

# خلافت و امامت

از دیدگاه:

استاد حیدر علی قلمداران

(1292-1368 ه.ش)

ویرایش، تصحیح و تحقیق:

د. حنیف زرنگار

ح) محمد عبد اللطيف أنصاري، 1431 هـ

فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر

قلمداران، حيدر علي

خلافت و امامت (الإمامة والخلافة) باللغة الفارسية. / حيدر علي قلمداران؛ محمد عبد اللطيف

أنصاري. - المدينة المنورة، 1431 هـ

24 سم

ردمك: 6 - 4753 - 00 - 603 - 978

1- الخلافة 2- الإسلام - نظام الحكم أ. أنصاري، محمد بن عبد اللطيف (مترجم) ب، العنوان

ديوي 1، 257 1431 / 2720

## شناسنامه كتاب

نام كتاب: خلافت و امامت

تأليف: استاد حيدر علي قلمداران رحمته

(1292-1368 هـ.ش)

سال چاپ: 1393 هـ.ش / 1435 هـ.ق

[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

آدرس ایمیل:

[www.aqedeh.com](http://www.aqedeh.com)

[www.islamhouse.com](http://www.islamhouse.com)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.islamtxt.net](http://www.islamtxt.net)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

سایت های مفید:



Mowahedin Group

[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

## فهرست مطالب

- 1 ..... مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین
- 5 ..... مقدمه‌ی ناشر
- 9 ..... شرح مختصری از زندگی استاد حیدر علی قلمداران
- 11 ..... \* آغاز فعالیت‌های قلمی استاد
- 13 ..... \* استاد قلمداران و شعر
- 14 ..... \* تغییر نام خانوادگی استاد
- 15 ..... \* مشی فکری و عقیدتی استاد قلمداران
- 17 ..... \* آشنایی استاد قلمداران با شخصیت‌های معاصر
- 17 ..... 1- آیت الله علامه شیخ محمدخالصی (ره) از علمای مجاهد مقیم عراق
- 18 ..... 2- مهندس مهدی بازرگان (ره)
- 19 ..... 3- دکتر علی شریعتی (ره)
- 19 ..... 4- استاد مرتضی مطهری (ره)
- 20 ..... 5- آیت الله العظمی حسین علی منتظری (ره)
- 21 ..... \* جریان ترور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد
- 24 ..... \* اخلاق والا و آزادمنشی استاد
- 25 ..... \* آثار و تألیفات استاد

30.....وفات \*.....

33.....خلافت و امامت.....

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبر دوستی و رحمت.

دینی که امروز مفتخر به آنیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذاشتگی‌های مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مهر حق در دل و مهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوند سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل ندادند.

آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان اما، دست تطاول دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتَهتَک و جاهلان مُتَنسَّک، بر قامت رعنای دین حق نشست و شرک و غلو و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغا سالاران دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنتِ حسنۀ رسول‌الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز، مساجد محل سینه زنی و عزاداری

است و صدای قرآن بر نمی‌خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است و مداحان جاهل و عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول، مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آن کیست؟

آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایه پوشش رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعه ایران، خود گویای این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوه زمامداران ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه زده شیعه‌ی امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعه غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهادت شدند و قلم فرسودند و سخن در دادند و زنگار شرک را به صیقل توحید و سنت زدودند و بی پروا فریاد برآوردند که:

برخیز تا یکسو نهیم این دل‌ق ازرق فام را      بر بادِ قلاشی دهیم این شرکِ تقوا نام را  
هر ساعت از ما قبله‌ای با بت پرستی می‌رود      توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را

حیدر علی قلمداران قمی - که از زمره این بزرگواران بود- در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌داند و کوشید تا با ریشه‌یابی دیگر علل جدایی فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدان راه حق، بدون شک، الگویی است برای حق‌پژوهان و جویندگان گوهر دین، تا با تاسی از شیوه دین‌پژوهی و عیار سنجی مدعیات دینی و در سایه آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری

بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحل سلامت برند و از گرداب شرک و توهم‌رهایی یابند.

تلاش‌های خستگی‌ناپذیر این رادمردانِ عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهدِ گرفتاری‌های دینیِ جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیاتبخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.

لازم به ذکر هست که اصلاح‌گرانی که امروز کتابهایشان را منتشر می‌کنیم در خلال تغییر مذهب شیعه امامی که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعه امامی را مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی که میان صحابه رخ داده و غیره، را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتابهایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد ولی کتابهای بعدی آنها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیده پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.



## اهداف

آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی است در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر مردانِ خدا. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:

۱- امکان تنظیم و نشر آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستین دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.

۲- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راه پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمند ایران معرفی شود.

۳- جامعه مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح‌دوست ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دل شیعه غالی خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشنایی توحید بردند.

۴- با نشر آثار و افکار این موحدین پاک‌نهاد، ثمره پژوهش‌های بی‌شائبه آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصب زمامداران دین و فرهنگ ایران به در آورد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه‌آشنایی امت بزرگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستان مسلمان در ایران فراهم کند.

\*\*\*

### چشم انداز

تردیدی نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینه فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، مقدور نخواهد بود، مگر با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاک پیامبر مهر و رحمت ﷺ. هدف غایی دست اندر کاران مجموعه موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگان جهاد علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگان راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمی این عزیزان، بستر مناسبی باشد برای رشد و تقویت جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادت مخلوق.

باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علو درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلم عفو کشد.





## مقدمه‌ی ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاکترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی - و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمه‌دوم سده دوم هجری قمری، بیت‌الحکمه، که در دوره خلافت هارون‌الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‌های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‌های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‌های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند و

تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشیدِ دین را در پسِ ابرهای بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:

حقیقت، سرایی است آراسته هوا و هوس، گردد برخاسته  
نبینی که هر جا که برخاست گرد نبیند نظر، گرچه بیناست مرد  
تلاش‌های برنامه ریزی شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشمِ مسلمانان به حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خدا ﷺ برای به انحراف کشیدن آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز، این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا خاستند و با شجاعتی کم نظیر، قلم در دست گرفتند و در دل شیعیان خرافه‌پرست، به اشاعه فرهنگ و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین فروشان و بدعتگذاران را آشفته نمودند. این موحدین حقیقت‌جو، به تاسی از پیامبر شریف اسلام، حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفه بارگاه حق تعالی نمودند، و به راستی: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲].

آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای است از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای است از آثار موحدین خداجویی که در آغاز از طایفه شیعیان بودند. نور خدا در دلشان تابیدن گرفت و توحید را سرلوحه حیات با برکشان قرار دادند. این افراد، که همگی از علما و نویسندگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول فکری (و بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرششان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان، مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن است برخی از اظهار نظرهای نتیجه‌گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده است، کاملاً منطبق با رویکردهای

دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاهها و مواضع فکری مطرح شده در این کتابها، الزاما دیدگاههای ناشر و دست اندرکاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی تردید، نفعهای است از نفعات حق و نوری است از جانب پروردگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه زنیهای تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاههای این افراد نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکری شان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملا شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، کتابی دارد با عنوان *درسی از ولایت* که آن را در اوایل دوران تطور فکری اش به رشته تحریر درآورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامت بلافصل ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحه گذاشته و آن را پذیرفته است. اما چند سال بعد، کتابی با نام *تحقیق علمی در احادیث مهدی می نویسد* و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای باشد برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق. باشد که خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.



# به نام خدا

## شرح مختصری از زندگی استاد حیدر علی قلمداران

به قلم: د. حنیف

حیدر علی قلمداران، فرزند اسماعیل در سال 1292 خورشیدی در روستای دیزیجان [دژیگان قدیم که قدامتش بیش از هزار سال می‌باشد] در 55 کیلومتری جاده قم- اراک از توابع شهرستان قم، در خانواده‌ای کشاورز و نسبتاً فقیر چشم به جهان گشود. وی در اصل تفرشی بود، زیرا جدّ پدری‌اش مرحوم حاج حیدر علی که مردی بسیار سخاوتمند و کارگشای امور مردم بود- از تفرش به دیزیجان نقل مکان کرده بوده است.

وی در پنج سالگی مادرش را از دست داد و در نتیجه مجبور بود از آن به بعد با نامادری روزگار بگذراند. این کودک محروم، اما علاقه وافری به خواندن و نوشتن داشت، لیکن به علت فقر و ناتوانی از پرداخت حتی دو قران پول مکتب‌خانه روستا از حضور در کلاس درس تنها مدرس آن به نام «زن آخوند» محروم بود، و لذا فقط پشت در مکتب می‌ایستاد و مخفیانه به درس پیرزن گوش می‌داد. باری، مدتی به همین منوال

گذشت تا اینکه یک روز، زمانی که کلیه شاگردان مکتب از پاسخ به سؤالات پیرزن مدرس عاجز مانده بودند، وی داوطلبانه به تمام پرسش‌های پیرزن پاسخ صحیح می‌دهد و در نتیجه اجازه می‌یابد از آن پس بدون پرداخت شهریه در کلاس‌های مکتب شرکت کند. لیکن وی به علت نداشتن قلم و کاغذ و شوق روز افزون خواندن و نوشتن، به ناچار از دوده حمام روستا به جای مرکب، و از چوب کبریت یا چوب‌های باریک خود ساخته به عنوان قلم، و از کاغذهای بریده شده از حاشیه پهن قرآن‌های مسجد روستا، به جای دفتر استفاده می‌کرد؛ و بدین ترتیب عطش و شوق یادگیری خود را تا حدی فرو می‌کاست. استاد، فشرده‌ای از این محرومیت چه بسا خدا خواسته و داشتن روحیه جست و جوگر را در ابتدای پاسخی که در انتهای کتاب خمس، به ردیه آقای رضا استادی اصفهانی نوشته، چنین می‌نگارد:

«نویسنده این سطور، جز دهقان زاده‌ای بیش نیست که بهترین و بیشترین اوقات عمر خود را در ده گذرانیده و از تمتعات و تجملات و تکلفات شهری، کمترین بهره را برده است. و اگر چه قضا و قدر، چند روزی یا چند سالی او را در کنار میز بهترین پست آموزشی (ریاست دبیرستان شهر) نشانیده است، اما متأسفانه یا خوشبختانه فاقد هر گونه مدرک تحصیلی است! زیرا نه در کودکی دبستانی را دیده و نه در جوانی، رخت به حوزه علمیه کشیده، نه دیناری از سهم امام و صدقات نوشیده و چشیده، و نه هیچ وقت عمامه و نعلینی پوشیده است!! پرورده دامن طبیعت و گیاهی از بوستان مشیت است.

من اگر خوبم اگر بد، چمن آرایی هست که بدان دست که می‌پروردم می‌رویم با این همه، از دل و جان، عاشق علم و دانش و شیفته اندیشه و بینش است.

از روزی که به لطف و کرم بخشنده بی‌منت، به نعمت خواندن و نوشتن مرزوق شده است، به اقتضای فطرت حق‌جوی خود، همواره در صدد بوده است که از تماشای ملکوت آسمان و زمین و عجایب و غرایب آفرینش بهره‌ای برد و نتیجه‌ای به دست آورد و هر بود و نمود را به دیده تحقیق، تا آن اندازه که واجب‌الوجود در قدرت و اختیارش گذارده است، بنگرد، و کورکورانه دنبال هر صدایی نرود و هر عاجز و

درمانده‌ای مانند خویش را مُطاع نگرفته و تابع نشود، مگر آنکه در او فضیلتی بیند که قابل پذیرش و پیروی باشد. به همین جهت در تحقیق حقایق و تأسیس عقاید، چندان از محیط خود، که اکثر امور آن بر خلاف عقل و وجدانش بوده، تبعیت نکرده و با خردِ خدا داد، اساس عقاید خود را بنیاد نهاده است؛ چه، جامعه خود را دچار تکلفات و تعصبات و تعینات و تشخصاتی دیده است که محیط ساده‌آزاده از آن بی‌زار است. از این رو، در مسائل دین و مطالب آئین، مستقیماً به کتاب و سنت رجوع کرده و حقایقی غیر از آنچه رایج است به دست آورده و آنها را در اوراق و دفاتری یادداشت کرده و گاهی به صورت کتاب و رساله‌ای جمع و تدوین و با مشقتی طاقت‌فرسا طبع و توزیع نموده است.»

حیدر علی - که [به گفته خودش] تنها بازمانده سیزده فرزند دختر و پسر خانواده بود که در اثر شیوع بیماری‌های مهلک مُسری، جان باخته بودند - در سن پانزده سالگی پدرش را نیز از دست داد. پدر وی مردی خشن و تند مزاج و مخالف درس خواندن او بود و انتظار داشت که پسرش فقط در امور کشاورزی کمکش باشد. اما او برای استفاده از مکتب‌خانه مجبور بود از خوردن نان صبح صرف نظر کند تا از دست پدرش - که می‌خواست او را به کار کشاورزی بگیرد - خلاص گردد.

استاد، به گفته خودش، در سن بیست و هفت سالگی ازدواج کرد که حاصل این وصلت، هشت فرزند (5 پسر و 3 دختر) بود. وی در سال 1319 شمسی در قم سکونت گزید و در سن سی سالگی به خدمت اداره فرهنگ / آموزش و پرورش این شهرستان در آمد و به واسطه داشتن خطی خوش و زیبا، ابتدا به کار در امور دفتری، و پس از مدتی به تدریس در دبیرستان‌ها مشغول گردید که پی آمد این تجربه، وی را به ریاست دبیرستان فرهنگ قم رسانید.

### \* آغاز فعالیت‌های قلمی استاد

فعالیت قلمی و نگارشی استاد، از همکاری با مطبوعات و نشریات غالباً دینی در دهه بیست آغاز شد. وی در نشریاتی مانند «استوار» و «سرچشمه» در قم، و نشریاتی مانند

«وظیفه» و «یغما» در تهران مقاله می‌نوشت. قلمداران در روزگار جوانی، در اواخر دهه بیست، مقالاتی هم در سال چهارم نشریه «آئین اسلام» به چاپ رساند. از جمله در شماره 30 همین نشریه مقاله تحت عنوان «آیا متدینین ما دروغ نمی‌گویند؟» چاپ شده که در شماره 35 همان نشریه، مورد انتقاد آقای محی‌الدین انواری قرار گرفت. همچنین در نشریاتی مانند «نور دانش» و «ندای حق» هم مقالاتی چاپ کرد. عنوان مقاله از وی در مجله نور دانش (سال اول، شماره 29) این بود: «می‌دانید که اعمال زشت ما موجب بدنامی دیانت است؟». وی در شماره‌های متعدد مجله هفتگی نور دانش و گاه، سالنامه‌ها مقالاتی دارد. از جمله نگاه کنید به مقاله وی در همان نشریه، سال اول، ش 36؛ نیز عنوان مقاله‌ای از وی در نشریه ندای حق، شماره 169 چنین بود: «مقلد یا محقق». عنوان مقاله‌ای از وی در مجله مسلمین هم چنین بود: «من از عاشورا چنین می‌فهمم» (مسلمین، ش 17، سال 1330 ش).

گفتمی است که در نشریه «وظیفه»، مقاله‌ای تحت عنوان «انحطاط مسلمین و چاره آن» به چاپ می‌رسید که بخشی از آن در شماره 630 (تیرماه 1338) و بخش‌های دیگر در شماره‌های بعدی «وظیفه» آمده که بسیار طولانی است. چند مقاله ردّ و ایراد هم بین استاد قلمداران و حاج سراج انصاری در نشریه «وظیفه» به چاپ رسیده است. مجموعه نوشته حاج سراج که بخشی در باره همین علل انحطاط و بخشی هم در باره مسأله توسل و معنای اولو الأمر است (تحت عنوان «در موضوع توسل و معنای اولو الأمر») به صورت یک جزوه مستقل در هشت صفحه (ضمیمه وظیفه شماره 697) به چاپ رسیده است (که تاریخ خاتمه آن، آبان 1339 است).

همچنین مقالات فقهی و ارزشمندی از استاد در مجله وزین «حکمت»، که آقایان سید محمود طالقانی (ره) و مهندس مهدی بازرگان (ره) نیز در آن قلم می‌زدند، به چاپ می‌رسید.

طبق اظهار خود استاد، در مجله‌ای که از سوی اداره فرهنگ قم به چاپ می‌رسید مقاله‌ای منتشر شد که به حجاب اسلامی اهانت کرده بود، وی نیز جوابیه‌ای قاطع و



مستدلّ در ردّ آن نگاهت، و در روزنامه استوار به چاپ رساند. این اقدام از سوی یک فرد فرهنگی خشم رئیس فرهنگ قم را برانگیخت به گونه‌ای که در اثنای یک جلسه عمومی در برابر حضار از او به تندی انتقاد کرد و به اخراج از اداره فرهنگ تهدیدش نمود! استاد می‌گوید: من نیز اجازه خواستم و پشت تریبون رفتم و با کمال صراحت لهجه و با دلیل و برهان، سخنان پوچ و تهدیدات پوشالی وی را در برابر حضار پاسخ دادم. پس از سخنان من جلسه به هم خورد و الحمدلله بعد هم هیچ اتفاقی برایم نیفتاد، اما رئیس فرهنگ پس از مدتی از قم منتقل شد.

استاد می‌فرمود: علت انتقال رئیس فرهنگ قم، احتمالاً اقدام آقای روح الله خمینی بود که در آن زمان در قم درس اخلاق می‌داد و من نیز گه گاهی در درس وی حاضر می‌شدم. ایشان بعد از قضیه اداره فرهنگ کسی را به منزل ما فرستاد که با شما کار دارم، وقتی نزد ایشان رفتم موضوع را جویا شد و پس از تعریف ماجرا به من گفت: ابدأ ترس هیچ غلطی نمی‌تواند بکند من نمی‌گذارم این مردک در این شهر بماند، اگر باز هم چیزی گفت جوابش را بدهید. (در ضمن استاد اشاره کردند که آقای خمینی یک بار در همان جلسه درس اخلاق که راجع به ولایت و مقام ولی سخن می‌گفت، اظهار داشت: «ولّیّ خدا اگر پُف کند چراغ آفرینش خاموش می‌شود!» من نیز وقتی طرز تفکر او را چنین دیدم دیگر در درس وی حاضر نشدم).

### \* استاد قلمداران و شعر

مرحوم حیدر علی قلمداران با آنکه شاعر به معنای اخصّ آن نبود اما در سرودن شعر، قریحه‌ای خوش داشت، و چنان که پیش از این گفته شد برخی اشعار وی در مجله «یغما» و «نور دانش» به چاپ می‌رسید. از جمله بنگرید به شعری که از وی در «نور دانش»، سال اول، شماره 36 در باره آیه ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾ درج شده است. افزون بر این، یازده غزل و قصیده دیگر استاد نیز در شماره‌های گوناگون

همان مجله در بین سال‌های 1326 تا 1328 چاپ گردیده است. در اینجا غزلی چاپ نشده از وی تقدیم می‌گردد:

من نوگلی ز گلشن عشق و جوانی ام  
اما هزار حیف که مانند عندلیب  
پرواز من به کُنگر گردون محال نیست  
با آب و دانه‌ام مفریب ای شکارچی  
سودای خام می‌پزی و رنج می‌بری  
بال و پرم چو ریخت زمینگیر گشته ام  
یعقوب وار، دیده‌ام از هجر کور شد  
من مَحْرَم به نکته‌ی عشق ای حجابدار  
لیلی به انتظار من است ای فلک چرا  
مقراض جهل بال و پرم ریخت ای عجب  
در توده‌ی که یک نفر از اهل گوش نیست  
در انتظار مژده‌ی آزادی تو آم  
(شب 22 بهمن 1322 شمسی)

چنان که از تاریخ مذکور بر می‌آید، استاد این غزل را در 30 سالگی سروده است.

### \* تغییر نام خانوادگی استاد

در بین سال‌های 1325 تا 1327- که هنوز تحولات فکری و عقیدتی در استاد به وقوع نپیوسته بود- به عللی که بر کسی کاملاً معلوم نیست، وی نام خانوادگی خود را از (قلمداران) به (هیربد) تغییر داد. اما آنچه که بیشتر به ذهن می‌رسد و حدس‌هایی که نزدیکان وی می‌زنند، این است که آن مرحوم به لحاظ مواضع سیاسی که در برخی مقالات و نوشته‌هایش اتخاذ می‌نمود، نامش به عنوان نویسنده‌ی مخالف حکومت وقت، شناخته شده

و در نتیجه، محدودیت‌ها و محظوریت‌هایی برای او ایجاد می‌کرده است. لذا استاد برای ناشناخته ماندن و مصون بودن از مشکلات، نام خانوادگی‌اش را تغییر داده است.

### \* مشی فکری و عقیدتی استاد قلمداران

گرایش نخست فکری استاد به زنده کردن تمدن اسلامی و بررسی علل انحطاط بود، به همین دلیل برخی از نوشته‌هایش را با عنوان «سلسله انتشارات حقایق عریان در علل و عوامل انحطاط و ارتقای مسلمانان» نشر می‌کرد. در همین فضا بود که توجهش به اصلاح‌گری جلب شد و این اصلاح‌گری از نظر او، که در فضای ایران شیعی می‌زیست، محصور در اصلاح تشیع گردید. وی که با نگاهی مذهبی و سنتی به سراغ این بحث آمده بود، حرکتش را با عنوان «مبارزه با بدعت» معرفی می‌کرد، و این بر خلاف و متفاوت با مشی کسانی بود که در ایران تحت تأثیر جنبش فکری در غرب، به اصلاح‌گری می‌اندیشیدند.

زمانی که قلمداران در این مسیر بسیار دشوار گام نهاد، به طور طبیعی می‌بایست به تجربه‌های پیشین می‌نگریست و او این کار را با پیروی از شریعت سنگلجی (م 1322ش) و مهم‌تر از او سید اسدالله خرقانی (م 1316ش) و نیز علامه شیخ محمد خالصی دنبال کرد.

در این گرایش، اصلاح‌گری همزمان متأثر از توجه به سنت از یک سو، و مدرنیته از سوی دیگر است و این ویژگی، به طور بنیادی در اندیشه این افراد وجود دارد.

همچنین باید توجه داشت که در زمینه حکومت اسلامی، وی در مقابل احمد کسروی قرار دارد و در حالی که کسروی مدعی آن است که در اسلام حکومت وجود ندارد، قلمداران سخت بر وی و مطالبش در کتابچه «پیرامون اسلام» تاخته و تلاش می‌کند تا ثابت کند در اسلام، نظریه حکومتی خاص وجود دارد.

باری، قلمداران با جریان مشابهی در تبریز که خانواده بزرگ شعار آن را هدایت می‌کردند و دیدگاه‌های توحیدی خود را در قالب تفسیر قرآن بیان می‌نمودند، ارتباط

داشت. زمانی که در سال 1352ش یادنامه‌ای برای مرحوم استاد حاج میرزا یوسف شعار با عنوان (یادنامه استاد حاج میرزا یوسف شعار) چاپ شد، علاوه بر آن که دکتر جعفر شعار، پسر حاج میرزا یوسف، در آنجا مقاله داشت، افرادی مانند علامه برقععی و استاد حیدر علی قلمداران هم مقالاتی در آن یادنامه نوشتند. استاد در پایان مقاله خود در صفحه 42 آن کتاب، به ستایش از استاد حاج میرزا یوسف شعار (ره) پرداخته است.

نگرش وابستگان به این نحله در باره مفهوم امامت، به طور معمول بر این پایه است که نصوص امامت را به گونه‌ای دیگر تفسیر و تأویل کرده و اعتقادشان شبیه شیعیان زیدی نسبت به امامت و جایگاه آن است. در این باره، استاد قلمداران کتاب **شاهراه اتحاد** را در بررسی نصوص امامت نوشته است.

می‌دانیم که وی حرکت فرهنگی‌اش را با عنوان مبارزه با بدعت و خرافه آغاز کرد. اینها دو مفهومی بود که در اندیشه اصلاحی او اهمیت بسیار داشت. او معتقد بود که رواج خرافات و بدعت‌ها سبب عقب‌ماندگی جامعه اسلامی و نیز بی‌اعتنایی نسل جوان به دین شده است. نمونه‌ای از بدعت‌هایی که وی به ما می‌شناساند، در این عبارت وی فهرست شده است:

«ما خود امروز شاهد و ناظر اعمال بسیاری هستیم که به عنوان اعمال دینی و اوامر مذهبی صورت می‌گیرد، که نه تنها در دین خالص و شریعت صحیحه اسلامی اثری از آن نیست، بلکه شارع در [حال] مبارزه با آن است، چون تشریفات نامشروع برای اموات و ساختمان بقاع و ضرایح و تجدید و تعظیم قبور و وقف املاک و اشیاء بر گور مردگان و زیارت‌های اختراعی و مسافرت‌های بدعی مذهبی، و ندورات حرام بر آنداد و تعزیت و تظاهرات قمه‌زن و سینه‌زن، و مخارج و مصارف گزاف و نوحه‌خوانی‌های ممنوع و قصیده‌پردازی‌های غالیانه و شبیه در آوردن خلاف شرع و عقل، و قربانی‌های «مَا أَهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ» و خواندن دعاهای مجعول و نامعقول در ایام و لیالی متبرکه و صدها از این قبیل، که ما حتی به اشاره هم قادر نیستیم که آنها را نام ببریم، نعوذ بالله من سخطه و غضبه».

استاد قلمداران بر این باور بود که در مسیر زندگی خود، حرکتی در جهت مبارزه با بدعت داشته و همین امر، او را در معرض بلیّات و مصایب متعدد قرار داده است. وی اتهامات سنی‌گری را رد کرده و در مقام شرح باورهایش چنین تأکید می‌کند:

«ما مسلمانی‌م که به یگانگی خدا چنان که تمام انبیا و اولیاء معترف، و قرآن و نهج‌البلاغه و اخبار ائمه اطهار راهنمایی می‌کنند و عقل و وجدان گواهی می‌دهد، و به رسالت جمیع پیغمبران که قرآن رسالت ایشان را تصدیق می‌نماید و به آنچه محمد رسول الله ﷺ و آل او از جانب خدا بیان داشته‌اند و به بعث یوم النشور، ایمان داشته و در انگیزه این ایمان به آنچه در قدرت ما بوده عمل کرده و می‌کنیم»<sup>۱</sup>.

### \* آشنایی استاد قلمداران با شخصیت‌های معاصر

#### 1- آیت الله علامه شیخ محمدخالصی (ره) از علمای مجاهد مقیم عراق

استاد از همان جوانی شیفته آثار آیت الله علامه شیخ محمد خالصی گردید و به ترجمه آثار وی، که قدری متفاوت از مشی رسمی تفکر شیعی با نگاه اصلاحی نوشته شده بود، همت گماشت. کارهای دینی وی از این زمان به بعد بیشتر ترجمه آثار خالصی بود. وی کتاب‌هایی مانند: «المعارف المحمدية»، «إحیاء الشریعة»، «الإسلام سبیل السعادة والسلام»، و «الجمعة» شیخ محمد خالصی را به فارسی ترجمه کرد. نشریه هفتگی «وظیفه»، که گفته می‌شود روزگاری همراهی و حمایت علامه خالصی را پشت سر داشت، مقالاتی از استاد قلمداران در ترجمه کتاب «الجمعة» خالصی چاپ می‌کرد که این مقالات، که حاوی برخی از مباحث مربوط به حکومت دینی هم بود، بعدها تحت عنوان (ارمغان الهی) به صورت کتاب درآمد. البته آقای خالصی مدتی بعد تحت تأثیر افکار روشنگرانه مرحوم قلمداران قرار گرفت و علائم این تغییرات فکری او در آثار بعدی اش مشهود

1- جلد دوم حکومت در اسلام، ص 184.

است. همچنین از تقریظ بلند و جامعی که علامه بر کتاب «ارمغان آسمان» استاد نوشت، این تأثر مشهود است؛ ایشان در بخشی از تقریظ خود می‌نویسد:

«جوانی مانند استاد حیدر علی قلمداران در عصر غفلت و تجاهل مسلمین و فراموشی تعالیم اسلامی، بلکه در عصر جاهلیت، پی به حقایق اسلامی می‌برد و مابین جاهلان مُعاند، این حقایق را بدون ترس و هراس، با کمال شجاعت و دلیری منتشر می‌نماید. چگونه ادای حق این نعمت را می‌توان نمود؟».

استاد قلمداران در سفرهایی که به شهرهای عراق، به ویژه کربلا نمود، علاوه بر علامه خالصی با علامه کاشف الغطاء و علامه سید هبة الدین شهرستانی، مؤلف کتاب «الهیة والإسلام» نیز ملاقات نمود و آشنایی یافت. وی علاوه بر نامه نگاری‌های فراوانی که با علامه خالصی داشت، با علامه شهرستانی هم در باره برخی مسائل کلامی از طریق نامه، مباحثه و مناظره می‌کرد.

## 2- مهندس مهدی بازرگان (ره)

آن گونه که خود استاد نقل می‌کرد، نحوه آشنایی‌اش با آقای مهندس بازرگان این گونه بود: «یک روز که برای برگشت از روستا به قم در کنار جاده منتظر اتوبوس ایستاده و مشغول مطالعه بودم، متوجه شدم یک اتومبیل شخصی که چند مسافر داشت، به عقب برگشت و جلوی بنده که رسید آقایان تعارف کردند که سوار شوم. در مسیر راه فهمیدم که یکی از سرنشینان آقای مهندس مهدی بازرگان است که گویا آن موقع (سال 1330 یا 1331 خورشیدی) مسئولیت صنعت نفت ایران را به عهده داشتند و به همراه آقای مهندس یدالله سحابی از آبادان بر می‌گشتند. آقای بازرگان به بنده گفتند: برای من بسیار جالب بود که دیدم شخصی در حوالی روستا کنار جاده ایستاده و غرق در مطالعه است».

این اتفاق، بذر دوستی و مودت را در میان آن دو پاشید و بارور ساخت، تا جایی که مهندس بازرگان در کتاب «بعثت و ایدئولوژی» خود از کتاب «حکومت در اسلام» استاد استفاده فراوان نمود. همچنین کتاب «ارمغان آسمان» استاد قلمداران نیز بعدها مورد توجه و پسند مهندس بازرگان واقع گردید که برای دکتر علی شریعتی وصف آن را گفته بود. گفتنی است که مهندس مهدی بازرگان پس از آزاد شدن از زندان، حد اقل دو بار برای دیدار با آقای قلمداران به قم آمدند.

### 3- دکتر علی شریعتی (ره)

وی کتاب «ارمغان الهی» استاد قلمداران را دیده بود و پس از شنیدن وصف کتاب «ارمغان آسمان» از زبان دانشمندان و دانشجویان روشنفکر دانشگاه، به ویژه مهندس بازرگان، بیشتر جذب افکار استاد گردید. همین امر باعث شد که دکتر شریعتی در آذر ماه سال 1342 شمسی، نامه‌ای در این خصوص از پاریس برای استاد قلمداران بنویسد و تقاضای ارسال کتاب مذکور را بنمایند. (متن نامه وی در کتاب یادگاران مانا - که یادنامه مرحوم شریعتی است - و نیز وبسایت حیدر علی قلمداران درج شده است).

بعدها که دکتر شریعتی به ایران بازگشت به یکی از دوستان خود، آقای دکتر اخروی (که با استاد قلمداران از دوران فرهنگ قم آشنایی داشت) گفته بود که: قلمداران سهم بزرگی در جهت بخشیدن به افکار من دارد و مشتاق دیدار او هستم، اگر می‌توانید ترتیب این دیدار را بدهید. اما متأسفانه این دیدار محقق نشد و دکتر شریعتی به دیدار معبودش شتافت؛ خدایش بیامرز!

### 4- استاد مرتضی مطهری (ره)

وی نیز از جمله اشخاصی بود که علاقه‌ای پنهان به استاد قلمداران داشت، ولی از بیم سرزنش همکیشان روحانی خود، علاقه‌اش را علنی نمی‌کرد. طبق اظهار مرحوم قلمداران، یک شب پس از خروج از جلسه سخنرانی، آقای مطهری در یک ملاقات کوتاه خیابانی - در حالی که با احتیاط اطراف خود را می‌پایید - به آقای قلمداران گفته بود: «به به آفرین آقای قلمداران! کتاب ارمغان آسمان شما را خواندم حظ کردم، بسیار خوب بود».

#### 5- آیت الله العظمی حسین علی منتظری (ره)

آن فقیه عالی مقدار از سال‌های پیش از انقلاب با مرحوم قلمداران دوستی و مودت خاصی داشت و بدون آنکه به دیگران ابراز نماید، نوع نگرش و تفکر دینی وی را می‌پسندید. شواهد این مدعا از این قرارند:

الف) زمانی که آقای منتظری قضیه چاپ شدن کتاب **خمس** آقای قلمداران را در اصفهان شنیدند، به وسیله آقای مهدی هاشمی (برادر دامادش) مبلغ 1000 ریال فرستاده و گفته بودند: این هم سهم ما برای چاپ کتاب **خمس**!

بنده خاطر هست که مرحوم قلمداران می‌گفتند: وقتی آقای منتظری کمی قبل از پیروزی انقلاب از زندان آزاد شدند، به منزل‌شان در محله عشقعلی قم آمدند. هنگامی که بنده برای دیدار وی بدانجا رفتم، پس از ابراز شادمانی بسیار از دیدار یکدیگر، روی به اطرافیان - که اغلب طلبه بودند - کرده و با خنده و لهجه شیرین خود فرمودند: ایشان همان آقای قلمداران هستند که **خمس** را از دست ما گرفتند و ما را محروم کردند!



لذا معلوم می‌شود آن فقیه بزرگوار به نظریه استثنایی و بی‌سابقه استاد در موضوع خمس، نیک واقف بوده، یعنی می‌دانسته که وی فقط به خمس در غنایم جنگ قائل بوده است.

ب) به فرموده استاد قلمداران، آقای منتظری سال‌ها پیش از انقلاب کتاب معروف، جنجال برانگیز و بی‌سابقه «حکومت در اسلام» استاد را به عنوان تئوری حکومت دینی، به طلاب خویش در نجف آباد تدریس می‌کرده است.

ج) شایان ذکر است در بین سال‌های 63 تا 67 زمانی که آقای قلمداران، پس از سه بار سکنه مغزی در بستر بیماری بودند، آقای منتظری ابراز لطف نموده و چند بار متوالی یک روحانی را که نماینده ایشان بود، برای عیادت و احوال‌پرسی نزد استاد فرستادند. این هم یکی دیگر از علائم دوستی و محبت مابین آن دو استاد مرحوم. خدایشان بیامرزد!

### \* جریان ترور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد

1- پس از انتشار مخفیانه دو کتاب «خمس» و «شاهراه اتحاد» (بررسی نصوص امامت) و کمی پیش از پیروزی انقلاب، یکی از آیات عظام قم به نام شیخ مرتضی حائری، فرزند آیت الله شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم، به وسیله شخصی از آقای قلمداران خواسته بود که به منزل ایشان برود. فردای آن روز که آقای قلمداران به خانه آقای حائری می‌رود، ایشان به استاد می‌گوید: آیا کتاب نصوص امامت را شما نوشته‌اید؟ استاد پاسخ می‌دهد: بنده نمی‌گویم من نوشته‌ام اما در کتاب که اسم بنده به چشم نمی‌خورد! آقای حائری می‌گوید: ممکن است شما را به سبب تألیف این کتاب به قتل برسانند! آقای قلمداران هم در پاسخ می‌گوید: چه سعادت‌ی بالاتر از این که انسان به خاطر عقیده‌اش کشته شود، سپس آقای حائری می‌گوید: اگر شما می‌توانید همه را جمع‌آوری نموده و

در خاک دفن کنید یا بسوزانید! ایشان پاسخ می‌دهد: در اختیار بنده نیست، افراد دیگری در تهران چاپ کرده‌اند، شما اگر می‌توانید همه را خریداری کنید و بسوزانید! از طرفی، این همه کتاب کمونیستی و تبلیغ بهائی‌گری در این کشور چاپ و منتشر می‌شود، چرا شما در باره آنها اقدامی نمی‌کنید؟!

باری، پس از گذشت چند ماه از پیروزی انقلاب در تابستان 1358 شمسی، شب بیستم رمضان سال 1399 قمری - که استاد طبق عادت هر سال، تابستان را در روستای دیزيجان می‌گذراند - جوان مزدوری که از جانب کوردلان متعصب فتوا گرفته و تحریک و مسلح شده بود، نیمه شب وارد خانه استاد شد و در حالت خواب سر او را هدف گرفته و شلیک کرد و گریخت، لیکن علی‌رغم فاصله بسیار کم، گلوله فقط پوست گردن ایشان را زخمی کرد و در کف اتاق فرو رفت.

طبق اظهاراتی که از خود استاد نقل شده، روز قبل از حادثه جوانی از قم نزد او آمده بود و در مورد پاره‌ای عقاید و نظریات ایشان، به ویژه در باره کتاب فوق‌الذکور سؤالاتی کرده بود! بدون شک تألیف کتاب **خمس و شاهراه اتحاد** یا **بررسی نصوص امامت**، انگیزه قوی این ترور بوده است.

پُر بی‌راه نیست اگر نام استاد در لیست قتل‌های زنجیره‌ای - که از اوایل انقلاب شکل گرفته بود - قرار گیرد، که البته در مورد وی، نافرجام ماند! در هر صورت مشیت و تقدیر الهی مرگ استاد قلمداران را در آن زمان اقتضا نکرده بود؛ به همین خاطر استاد رفت و آمدش به روستا و فعالیتش را ادامه می‌داد و معتقد بود که: ﴿لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا...﴾.

طبق شواهد موجود، در شب حادثه، فرد ضارب با استفاده از تاریکی شب و باز بودن درب خانه، وارد باغچه منزل استاد شده و لابلای درختان کنار دیوار کمین می‌کند. نیمه‌های شب که اطمینان می‌کند همه به خواب رفته‌اند، با چراغ قوه و اسلحه کمری وارد اتاق خواب استاد شده و به طرف سر استاد نشانه رفته، شلیک

کرده و پا به فرار می‌گذارد. اهالی روستا سراسیمه از خانه‌ها بیرون آمده و به کمک پسرها، استاد را که خون از گردنش جاری بوده به کنار جاده برده و به بیمارستان کامکار قم می‌رسانند. چند روز بعد دو جوان که ظاهراً درس طلبگی می‌خواندند، به منزل استاد مراجعه کرده و سراغ احوال وی را می‌گیرند؛ پس از رفتن، پسر آقای قلمداران آنها را تعقیب می‌کند و با کمال تعجب می‌بیند که آنها وارد یکی از مدارس طلاب حوزه علمیه قم در محله یخچال قاضی گردیدند!

2- حادثه تلخ دیگر در زندگی استاد، فوت ناگهانی سومین پسرش در فروردین ماه سال 1360 شمسی در سانحه خروج اتوبوس از جاده بود که باعث تألم روحی عمیق وی گردید. به گونه‌ای که پس از این حادثه، سکنه مغزی آن مرحوم در اسفند ماه همان سال، او را از فعالیت‌های قلمی و تحرک جسمی محروم ساخت و دیگر نتوانست کار تألیف را ادامه دهد، لیکن مطالعه را حتی الامکان رها نساخت.

3- دیگر واقعه تلخ زندگی استاد قلمداران، دستگیری و حبس او در زندان ساحلی قم بود. از خود استاد شنیدم که می‌فرمود: «در مهر ماه سال 1361، یک روز که من در اثر دو سکنه مغزی پی در پی در منزل روی تخت خوابیده بودم، دو نفر از طرف دادگاه انقلاب قم به منزل ما آمدند و بنده را به اتهام واهی ضدیت با انقلاب اسلامی با مقدار زیادی از کتاب‌هایم با خود بردند و حتی اجازه ندادند داروهایم را بردارم! سپس مرا به زندان ساحلی قم منتقل کردند و در حالی که فقط یک پتوی زیر انداز در سلول داشتم به علت شکسته بودن شیشه سلول تا صبح از سرما به دیوار چسبیدم و شام هم به من نرسید، زیرا سایر زندانیان غذاها را چپاول کردند! فقط یکی از زندانیان از سهم غذای خودش مقداری به من داد. صبح هم اوضاع به همین منوال بود، لذا آن روز را نیت روزه کردم.

البته فرزندانم جریان دستگیری و زندانی شدنم را به منزل آیت الله العظمی منتظری، که آن زمان قائم مقام رهبری بودند، اطلاع دادند؛ یک وقت دیدم چند نفر پاسدار به سلول ما آمدند و با دست پاچگی توأم با احترام و عذرخواهی،

صبح همان روز مرا از سلول بیرون آورده و به خانواده‌ام اطلاع دادند برایم لباس بیاورند، سپس با گرو گرفتن سند مالکیت منزل، بنده را آزاد کردند». حال تصور کنید اگر مرحوم استاد، علاوه بر لطف و عنایت خداوند متعال، دوستی مانند آیت الله العظمی منتظری نمی‌داشت که از ایشان حمایت کند، با آن حال بیماری و بدون داروهای لازم، در شرایط آن سلول چه بر سرشان می‌آمد؟! لازم به یاد آوری است که اداره اطلاعات قم در سال 1374 نمایشگاهی در گلزار شهدای این شهر برپا کرد به نام «مجاهدت‌های خاموش!» که چند اثر از استاد قلمداران را به عنوان نمونه‌ای از افکار و عقاید انحرافی، به نمایش گذاشته بود. نیز در کنار آنها، اسناد و مدارکی علیه آیت الله العظمی منتظری (ره) به چشم می‌خورد!

### \* اخلاق والا و آزادمنشی استاد

ایشان در طول زندگی، شخصی راستگو، عفیف، راست‌کردار، عابد، زاهد، شجاع، سخاوتمند و صریح‌اللهجه بود و همه کسانی که به نحوی با ایشان ارتباط نزدیک داشته‌اند ایشان را انسانی والا، بی‌پیرایه، بی‌تکلف و بی‌اعتناء به خوراک و پوشاک می‌شناختند. گویا استاد در این راستا به هم‌نامش علی علیه السلام و سایر بزرگان دین اقتداء می‌کرد و زندگی اش از لحاظ سادگی، شباهت زیادی به زندگی سلف صالح و پیشگامان راستین اسلام داشت.

او با وجودی که می‌توانست در پناه نام بلند و پر آوازه و در پرتو قلم و علم و تحقیقات وافرش، قبل و بعد از انقلاب، به مناصب و مدارج دنیوی دست یابد و برای خود و خانواده‌اش زندگی و آینده مرفه‌ی فراهم آورد، اما مشی زاهدانه و طبع منیعش، مانع‌گرایش او به قدرت زمان و نیل به متاع و حطام دنیا و در پیش گرفتن تقیه و همراهی با خرافات و اباطیل گردید، و هرگز حقیقت را در پای مصلحت و جو حاکم ذبح نکرد، بلکه نام و نان و متاع زود گذر دنیا را فدای حق و حقیقت نمود؛ که البته به تبع آن بزرگوار، افراد خانواده و وابستگان نزدیکش نیز به انحاء گوناگون مورد بی‌مهری و طرد مسئولان حکومتی واقع شده و از داشتن موقعیت اجتماعی شایسته، محروم گردیدند.

## \* آثار و تألیفات استاد

استاد قلمداران علاوه بر مقالات عدیده‌ای که در روزنامه‌ها و مجلات مختلف به چاپ می‌رساند، تعداد قابل توجهی تألیف و ترجمه نیز دارد که همگی کتاب‌های ارزنده و محققانه‌ای است. آثار وی به قرار زیر است:

1- اولین اثر چاپ و منتشر شده استاد، ترجمه بخشی از کتاب «**كُلُّ البصر في سيرة خير**

**البشر**» اثر حاج شیخ عباس قمی است که حاوی اخلاق و کردار پیغمبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد. خود استاد از جمله امتیازات آن را ترجمه اشعار عربی کتاب مذکور به فارسی بر می‌شمارد که در نظر ارباب ادب از اهمیتی خاص برخوردار است. این ترجمه در سال‌های 1324 و 25 انتشار یافته است.

2- ترجمه کتاب «**المعارف المحمدية**» که یکی از آثار علامه خالصی است. این کتاب

در فروردین سال 1328 شمسی ترجمه و در چاپخانه روزنامه «استوار» در قم چاپ و منتشر شده است.

3- ترجمه سه جلد کتاب «**إحياء الشريعة في مذهب الشيعة**» علامه خالصی که تقریباً

شبهه یک رساله توضیح المسائل بوده و با عنوان «**أئین جاویدان**» در سال‌های 1330، 36 و 37 به چاپ رسیده است.

4- «**أئین دین یا احکام اسلام**» ترجمه کتاب «**الإسلام سبیل السعادة والسلام**» اثر

علامه خالصی؛ این کتاب نیز در سال 1335 شمسی توسط چاپخانه حکمت قم چاپ و منتشر شده است.

5- تألیف کتاب مشهور «**ارمغان آسمان**» در شرح علل و عوامل ارتقاء و انحطاط

مسلمین، در سال 1339 شمسی، که قبلاً به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه «وظیفه» چاپ و منتشر می‌شده است.

6- «**ارمغان الهی**» در اثبات وجوب نماز جمعه، این کتاب که ترجمه کتاب

«**الجمعة**» علامه خالصی است، در سال 1339 شمسی انتشار یافت.

7- «**حج یا کنگره عظیم اسلامی**» در سال 1340 شمسی.

8- رساله «مالکیت در ایران از نظر اسلام» که دست‌نویس آن با خط مرحوم استاد باقی مانده و هنوز چاپ نشده است.

9- ترجمه کتاب «فلسفه قیام مقدس حسینی» اثر علامه خالصی (1382 ق).

10- جلد اول کتاب ارزنده و معروف «حکومت در اسلام» در سال 1344 شمسی/1385 ق منتشر شد و طی 68 مبحث، اهمیت و کیفیت تشکیل حکومت از نظر اسلام را بررسی کرده است. این کتاب تا آن زمان در نوع خود بی‌سابقه و بی‌بدیل بود و می‌توان به جرأت ادعا نمود که تا کنون نیز نظیر آن در ایران تألیف نشده است. (قابل ذکر است که حجت الاسلام رسول جعفریان مقاله‌ای خواندنی و تا حدی منصفانه، تحت عنوان «حیدر علی قلمداران و دیدگاه او در باب حکومت اسلامی» نوشته که در وب سایت شخصی وی نیز موجود است).

از استاد شنیده شده که می‌فرمود: آیت الله منتظری این کتاب را قبل از انقلاب در نجف آباد اصفهان به عنوان تئوری حکومت اسلامی به طلاب درس می‌داده است. انگیزه تألیف این کتاب را استاد چنین بیان داشته است:

«در شب دوشنبه بیست و هفتم محرم الحرام سال 1384 قمری مطابق هیجدهم خرداد ماه 1343، ساعت یک بعد از نیمه شب، هنگامی که بر حسب عادت برای تهجد بر می‌خاستم، در عالم رؤیا مشهودم شد که گویی با چند نفر در صحرای کربلا هستیم و چنان می‌نمود که وجود اقدس حسینی از دنیا رفته و جنازه شریف او در زمین به جای مانده و من باید او را غسل دهم، و ظاهراً کسانی هم با من همکاری خواهند کرد. من در صدد بر آمده و خود را آماده برای غسل دادن آن بدن مطهر نموده و لنگی بر خود پیچیده مهیا گشتم، و در این حال از این پیش آمد بسی مفتخر بودم که علاوه بر درک فضیلت تغسیل جسد اطهر حسینی، شکل و شمایل حقیقی و صورت مبارک آن جناب را ... بالعیان خواهم دید، و در حالی که می‌خواستم هر چه زودتر خود را به آن بدن نازنین برسانم و مشغول

تغییل شوم، رعایت احترام را لازم دیدم که قبلاً وضو گرفته آنگاه متصدی چنین عمل پر افتخاری شوم. در حینی که مقدمات وضو را می‌چیدم از خواب بیدار شدم، و این خواب مبارک را بر نوشتن این رساله شریف که حقاً شستشوی گردهای اوهام و خرافات از پیکر مقدس اسلام و نمایاندن چهره حقیقی طلعت نورانی دین مبین است، تعبیر نمودم و به شکرانه آن به قیام تهجد اقدام نمودم، و الحمدلله؛ و پس از آنکه یادداشت‌هایی در این موضوع تهیه و آماده برای تألیف این رساله کرده بودم، پس از وقوع این رؤیای مبارک بلا فاصله صبح همان روز یعنی هجدهم خرداد ماه 1343 در قریه دیزيجان قم، هنگامی که تعطیلات تابستان را می‌گذرانیدم، به کار تألیف این رساله پرداختم.

11- «آیا اینان مسلمانند؟» در سال 1344 شمسی در قطع جیبی انتشار یافت. این کتاب کم حجم، ترجمه وصیت نامه علامه خالصی در بیمارستان است که در سال 1377 هجری قمری به منشی خود املاء فرمود و بعداً تحت عنوان «هل هم مسلمون؟» به چاپ رسید. نیز به ضمیمه آن، رساله کوتاهی است به نام «ایران در آتش نادانی» که ترجمه قسمت‌هایی از کتاب «شُرُّ فتنَةِ الجهل فی ایران» اثر علامه خالصی می‌باشد.

12، 13، 14، 15 و 16- مجموعه پنج قسمتی «راه نجات از شر غلات» که ردیه‌ای است بر کتاب «امراء هستی» تألیف آیت الله نبوی، در بین سال‌های 1350 تا 1354 نوشته شده، و مباحث ذیل را شامل می‌شود: الف) علم غیب، در اثبات اینکه فقط خداوند عالم به غیب است، و بحث‌های مفصل در این باره؛ ب) بحث در ولایت و حقیقت آن (که تا کنون مستقلاً چاپ نشده است)؛ ج) بحث در شفاعت، حاوی مباحثی در رد شفاعت مصطلح در میان عامه مردم؛ د) بحث در غلو و غالیان [که به ضمیمه کتاب شفاعت به چاپ رسیده است]؛ ه) بحث در حقیقت زیارت و تعمیر مقابر، که به نام «زیارت و زیارتنامه» یا

«زیارت قبور» که یک بار به صورت مستقل و بار دوم به ضمیمه کتاب «خرافات و فور در زیارات قبور» علامه برقی منتشر گردیده است.

آنچه که در اینجا لازم است برای روشن شدن ذهن محققان و علاقه‌مندان تذکر داده شود، این است که اکثراً فکر می‌کنند «بحث در ولایت و حقیقت آن» در ابتدای چاپ جدید «راه نجات از شرّ غلات» که در سایت عقیده نیز موجود است، درج گردیده؛ از این رو، آن را به عنوان فصل اول تا چهارم، معرفی کرده‌اند، که خطایی بیش نیست! زیرا استاد قلمداران (ره) در ابتدای بخش اول راه نجات از شرّ غلات (چاپ اول، قبل از سال 1357) که حاوی مبحث اختصاص علم غیب به خدای متعال می‌باشد، در پایان فهرست مندرجات و پیش از مقدمه می‌نویسد:

«در خاتمه یاد آور است که این کتاب شامل پنج بحث مهم است، 1- بحث در اینکه علم غیب خاصّ خدا است. 2- بحث در ولایت و حقیقت آن. 3- بحث در شفاعت و حقیقت آن. 4- بحث در زیارت و تعمیر مقابر. 5- بحث در شناختن غلوّ و غالیان و فتنه و فساد آنان که از بزرگ‌ترین آفات شریعت حضرت خیر البریات است؛ که متأسفانه به علت غرض‌ورزی و کارشکنی تابعین غلات و نداشتن بودجه کافی، نتوانستیم جز بحث اول آن را به چاپ رسانیم و اگر توفیق خدا و کمک طالبان حق، یاری کند، امید است که بقیه کتاب نیز به چاپ رسد، ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾».

17- «زکات»؛ که احتمالاً در سال 1351 شمسی با همکاری مرحوم مهندس مهدی بازرگان در شرکت سهامی انتشار برای اولین بار به چاپ رسید و تا مدتی از انتشار آن جلوگیری به عمل آمد. بار دوم نیز یکی از علاقه‌مندان استاد، یعنی حاج احمد نواندیش (ره) احتیاطاً آن را با نام خویش تحت عنوان «یکی از مسائل واجب بعد از صلاة در اسلام» به چاپ رسانید. استاد قلمداران - برخلاف بیشتر علمای شیعه - زکات را منحصر به آن 9 چیز ناچیزِ کمیاب در



این روزگار نمی‌دانست و بر اساس آیات قرآن، معتقد بود که زکات، کلیه اموال و دارایی‌های فرد مسلمان را که به حد نصاب زکات رسیده باشد، شامل می‌گردد.

**18- «خمس»** در کتاب و سنت؛ چنان که از تاریخ‌گذاری استاد در پایان مقدمه بر

می‌آید، این اثر در سال 1396 قمری (1353 شمسی) نگارش یافته است، اما به علت حساسیت روحانیت شیعه نسبت به موضوع خمس، کتاب تحویل چاپخانه نگردید. لذا همان موقع تعدادی از همفکران استاد در اصفهان آن را با همان ماشین‌های دستی قدیمی تایپ نموده و با هزینه خودشان پلی کپی، تکثیر و منتشر کردند. پس از چندی، توسط اشخاصی همچون آیت الله ناصر مکارم شیرازی، سید حسن امامی اصفهانی، رضا استادی اصفهانی و... ردیه‌هایی بر این کتاب نوشته شد که استاد قلمداران پاسخ کلیه آن ردیه‌ها را نوشته و سه تای آنها را ضمیمه کتاب خمس مذکور نموده است، که البته نسخه چاپ جدید ویرایش نشده موجود در اینترنت، فاقد آنهاست. ناگفته نماند که استاد، خمس مذکور در سوره انفال را فقط مخصوص غنایم جنگ می‌دانست و معتقد بود که مسلمانان برای حسابرسی مالی سالانه خود، در صورت رسیدن میزان اموالشان به حد نصاب معین، باید زکات پردازند. مثلاً زکات دارایی‌های نقدی و ارباح مکاسب/ سود تجارت، یک چهلم است!

**19- «شاهراه اتحاد»** یا «نصوص امامت»؛ این کتاب هم به سبب حساسیت شدید

روحانیت شیعه نسبت به موضوع آن، به صورت تایپ دستی تکثیر و مخفیانه منتشر شد. اما نه توسط استاد، بلکه علاقه‌مندان وی در تهران این امر را به عهده داشتند. روی هم رفته، این کتاب چهار بار ویرایش و چاپ شده است. این کتاب حاوی بررسی حوادث پس از رحلت رسول خدا ﷺ همچون واقعه سقیفه بنی ساعده، و موضوع جانشینی پیامبر اسلام و بحث جنجال برانگیز امامت می‌باشد.

**20- شخصی روحانی** به نام «ذبیح الله محلاتی» چند سال قبل از پیروزی انقلاب،

کتابی در رد علامه سید ابوالفضل برقی (ره) - امام جماعت سابق مسجد گذر

وزیر دفتر تهران - نوشت تحت عنوان «ضرب شمشیر بر منکر خطبۀ غدیر» و مطالبی سطحی و خلاف حقیقت در آن جزوه درج کرد. استاد قلمداران نیز در جواب آن رسالۀ به نام «جواب یک دهاتی به آقای محلاتی!» به رشته تحریر کشید که نسخه‌ای از آن در سایت عقیده و وبلاگ حیدر علی قلمداران موجود است.

21- «خمس از نظر حدیث و فتوی»؛ جزوه‌ای است حدود چهل صفحه دست‌نویس که یک بار به همراه رسالۀ پیشین تحت عنوان «دو رساله» به صورت محدود انتشار یافته است، اما به لحاظ آنکه نیاز به بازنگری و ویرایش دارد مجدداً به طور جداگانه منتشر خواهد گردید.

22- جلد دوم کتاب «حکومت در اسلام» با نام «وظایف حکومت در اسلام»؛ در سال 1358 شمسی انتشار یافت که به بررسی وظایف حکومت و حاکم اسلامی می‌پردازد. لازم به ذکر است که استاد شرح ترجمه و تألیفات خود را در پایان همین کتاب بیان داشته است.

\*\*\*

این بود شرح کوتاهی از زندگی، عقاید و آثار استاد حیدر علی قلمداران. اما قابل ذکر است که استاد علاوه بر تألیف و تصنیف و ترجمه و نوشتن مقالات دینی، سخنرانی‌ها و جلسات تحقیقی بسیاری نیز در شهرهای تهران (مسجد گذر وزیر دفتر، در زمان امامت آیت الله سید ابوالفضل برقی)، تبریز و اصفهان داشتند. همچنین طی یکی از سفرهای‌شان به کربلا - در زمانی که هنوز تحول فکری و عقیدتی در وی صورت نگرفته بود - در روز عاشورا سخنرانی مهمی در صحن امام حسین علیه السلام ایراد فرموده که متن آن در کتاب «زیارت و زیارتنامه» آمده است.

\* وفات \*

این دانشمند محقق و چهره علمی کم‌نظیر ایران زمین، پس از سال‌ها تحمل مشقات و رنج‌های زندگی، مجاهدت در راه نشر احکام و حقایق دین مبین اسلام و تحمل هشت سال بیماری طاقت‌فرسا، که توأم با صبری ایوب‌وار بود، در روز جمعه 1368/2/15 بعد از سحرگاه 29 رمضان المبارک 1409 قمری در سن هفتاد و شش سالگی دار فانی را وداع گفت و با لقای معبود یگانه‌اش به آسایش ابدی نایل گشت و عصر همان روز با حضور عده‌ای از دوستان و همفکرانش و طی مراسمی ساده و عاری از هر گونه بدعت و تشریفات خرافی زائد، در قبرستان باغ بهشت قم، در نزدیکی قبر پسر مرحومش به خاک سپرده شد.

از درگاه قدس ایزدی صمیمانه امید آن داریم که راه طی شده اما نیمه تمام آن راد مرد شجاع عرصه دین، و آن علامه مصلح و احیاگر عقیده و اندیشه توحیدی را با جایگزینی دعوتگری دیگر، به سرانجام مطلوب و مورد رضای خویش برساند؛ و از حضرتش رحمت و غفران واسع برای آن استاد عالی‌قدر مسألت می‌نماییم.

از شمار دو چشم، یک تن کم و زشمار خرد، هزاران بیش  
رحمة الله عليه وعلى جميع المؤمنين الموحدين

د. حنیف



خلافت و امامت



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوست گرامی سلام بر تو باد! از من خواسته بودی نظر خود را درباره‌ی اساس مذهب امامیه و همچنین فقه امامیه بطور اجمال بنویسم. اینک درخواست تو را اجابت کردم، و از خداوند متعال مسألت می‌کنم که بفضل عظیم خود مرا از هر گونه تعصب جاهلانه باز دارد و از بصیرت و انصاف بهره‌مند فرماید، و می‌کوشم تا گفتارم موجز باشد. والله المستعان وعلیه التکلان.

1- بنیان مذهب امامیه در برابر دیگر مذاهب اسلامی بر این اصل استوار است که علی و یازده فرزندش از سوی خداوند عَلَيْهِ السَّلَام بوسیله‌ی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به خلافت و وصایت آن حضرت انتخاب شده، پس شورای مهاجرین و انصار برای انتخاب خلیفه و امام مسلمین نامشروع و باطل بوده است! اما این ادعا با نامه‌ی صریحی که خود فرقه‌ی امامیه از علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل کرده‌اند مخالفت دارد، چنانچه در نهج البلاغه نامه‌ای از علی عَلَيْهِ السَّلَام بدین صورت گزارش شده است:

(إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْعَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعِنٍ أَوْ بَدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ...<sup>۱</sup>). یعنی: «گروهی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند به همان طریق با من بیعت کردند، پس کسی که شاهد بوده نباید دیگری را اختیار کند و کسی که غایب بوده نباید منتخب آنها را رد کند، و جز این نیست که شوری از مهاجرین و انصار است، بنابر این اگر آنها بر مردی اتفاق کردند و او را امام نامیدند، این کار

۱- نامه ششم نهج البلاغه.

موجب رضای خداست، پس کسی که بسبب طعن و بدعت از امر ایشان بیرون رفت او را بر می گردانند، اگر از برگشت خودداری نمود با او می جنگند که غیر راه مؤمنان را پیروی کرده است». این نامه علاوه بر نهج البلاغه در یکی از کتب معتبر و قدیم شیعه نیز دیده می شود که آن (وقعه صفین) تألیف نصر بن مزاحم السفری متوفی 412 هجری قمری است که اخیراً در ایران تجدید چاپ شده است که در صفحه‌ی 29 آن همین نامه آمده، مفاد نامه‌ی مزبور با قرآن کریم نیز می سازد، که در سوره‌ی شریفه‌ی توبه می فرماید:

﴿وَالسَّيْقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: 100]

یعنی: «و پیشی گیرندگان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که بوسیله‌ی نیکوکاری از ایشان پیروی کردند خدا از همه‌ی آنان راضی شده و آنها نیز از خدا خشنودند و برای ایشان باغستان‌هایی مهیا فرموده که نهرها از زیر درختان آنها روان است، و همیشه در آنجا خواهند ماند و این رستگاری بزرگی است».

چنانکه ملاحظه می شود در این آیه‌ی کریمه صریحاً به پیشی گیرندگان مهاجر و انصار وعده‌ی بهشت داده است، و نیز درباره‌ی امور آنها فرموده است:

﴿وَأْمُرُهُمْ سُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: 38]

یعنی: «و کارشان را با مشورت یکدیگر انجام دهند».

اینک اگر عده‌ای بهشتی به شورا بنشینند و کسی را بعنوان پیشوا تعیین کنند، آیا این کار مخالف رضای خداست؟ یا بقول علی علیه السلام: (كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا) شگفتا که فرقه‌ی امامیه نه به آنچه خودشان از علی علیه السلام روایت می کنند توجّه کافی دارند و نه به آیات صریح قرآن!!<sup>۱</sup> در نهج البلاغه می نویسد، علی علیه السلام فرمود:

۱- برای معلومات بیشتر در مورد این بحث به کتاب (گفتگویی آرام با دکتر محمد حسینی قزوینی) نوشته: پرفسور احمد الغامدی مراجعه کنید. این کتاب در کتابخانه قلم در دسترس می باشد.



وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَلَا فِي الْوِلَايَةِ إِزْبَةٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمْوَنِي إِلَيْهَا وَحَمَلْتُمْوَنِي

عَلَيْهَا<sup>۱</sup>. یعنی: «سوگند بخدا من رغبتی به خلافت نداشتم و نیازی به ولایت در من نبود، شما مرا بسوی خلافت خواندید و مرا بدان وادار کردید».

اگر علی علیه السلام از سوی خدا تعالی برای خلافت و ولایت تعیین شده بود چرا میل و رغبت نداشت و از آن روی گردان بود؟ آیا رسول الله صلی الله علیه و آله هم به نبوت و رسالت خود بی میل و رغبت بود؟!

اگر علی علیه السلام از سوی خدا انتخاب شده بود چرا با ابوبکر و عمر بیعت کرد؟ چنانچه در کتب شیعه‌ی امامیه بدان تصریح شده است؟

[در کتاب غارات ثقفی و مستدرک نهج البلاغه و دیگر کتب امامیه آمده]. بعنوان نمونه، در (الغارات) اثر ابو إسحاق ثقفی (متوفی 283 هجری) می‌خوانیم: که علی علیه السلام پس از قتل محمد بن ابی بکر نامه‌ای به یاران خود در مصر نوشت، ضمن آن نامه از خلافت ابوبکر یاد کرده می‌نویسد:

(فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ)<sup>۲</sup>. یعنی: «در آن هنگام بسوی ابوبکر رفتم و با او

بیعت کردم».

و در باره‌ی عمر می‌نویسد:

(تَوَلَّى عَمْرَ الْأُمُورِ وَكَانَ مَرْضِيَّ السَّيْرَةِ مِيمُونَ النَّقِيبَةِ)<sup>۳</sup>. یعنی: «عمر کارهای خلافت را به

عهده گرفت و پسندیده سیرت و فرخنده نفس بود».

(قال الجوهری فی الصحاح: فلان میمون النقیبة، إذا كان مبارک النفس). جوهری در الصحاح

می‌گوید: «میمون النقیبة کسی است که نفس پاک و مبارک داشته باشد».

اینها مضمون نامه‌های علی علیه السلام است که علاوه بر اهل سنت خود شیعه آنها را نقل کرده

و قدمای امامیه بدانها تصریح نموده‌اند.

۱- خطبة ۱۹۶.

۲- الغارات، جزء اول، ص ۲۰۴.

۳- ص ۲۰۷.

آیا علی علیه السلام با غاصب بیعت می‌کند؟ آیا بیعت به خلافت ابوبکر از سوی کسی که خداوند متعال او را خلیفه کرده است صحیح است؟ آیا علی از ظالم و غاصب تعریف و تمجید می‌نماید و او را پسندیده سیرت و فرخنده نفس می‌شمارد؟! پس چرا از خدا نمی‌ترسند و انصاف پیشه نمی‌کنند؟

در کتاب «الصفین» آمده که علی علیه السلام درباره‌ی ابوبکر و عمر گفت:

(أَحْسَنُ السَّيْرَةِ وَعَدْلًا فِي الْأُمَّةِ).<sup>۱</sup> یعنی: «آن دو رفتار نیکو داشتند و در میان امت بعدالت

رفتار کردند».

اما شیعه‌ی امامیه می‌گویند: آن دو غاصب و ظالم بودند، پهلوی فاطمه‌ی زهرا را

شکستند!!

اما اگر ادعای شیعه‌ی امامیه را به قرآن عرضه کنیم می‌بینیم قرآن درباره‌ی مهاجرین

می‌فرماید که اگر به آنها در زمین قدرت دهیم نماز بر پای می‌سازند و زکات می‌دهند و امر

به معروف و نهی از منکر می‌نمایند.

ولی شیعه می‌گوید چون خدا به ایشان قدرت داد، خلافت علی علیه السلام را غصب کردند و

ظلم نمودند و فاطمه را آزردهند! خدای متعال در سوره‌ی حج می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤٢﴾﴾

[الحج: 40-41]

«همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند [آنها گناهی نداشتند] جز اینکه

می‌گفتند: پروردگار ما خداست و اگر خدا بعضی از مردم را با بعض دیگر دفع نمی‌کرد صومعه‌ها

و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود سخت ویران می‌شد و

قطعا خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند یاری می‌دهد چرا که خدا سخت نیرومند

شکست‌ناپذیر است. \* همان کسانی که اگر به آنها در زمین قدرت دهیم نماز بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند، و فرجام همه کارها از آن خداست».

آیا ما دست از آیه‌های قرآن و نامه‌های موثق علی علیه السلام برداریم و ادعاهای این و آن را باور کنیم و در میان امت اسلام اختلاف اندازی و فرقه‌بازی راه بیندازیم؟ مگر خداوند نمی‌فرماید: ﴿وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ «پراکنده نشوید». مگر علی علیه السلام در نهج البلاغه نگفته است:

(وَالزُّمُو السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ)<sup>۱</sup>. یعنی: «از سواد اعظم و

اکثریت مسلمانان جدا نشوید که دست خدا با جماعت است و از تفرقه بپرهیزید». شگفتا آن روز که مسلمین به در خانه‌ی علی علیه السلام ریختند و خواستند که با آن حضرت بیعت کنند به خلافت، فرمود: (دَعُونِي وَالتَّمَسُّوا غَيْرِي)<sup>۲</sup> یعنی: «مرا رها کنید و غیر من را برای اینکار بخواهید».

سرانجام با اصرار زیاد راضی شد. آیا اگر خدا او را به خلافت انتخاب کرده بود این استنکاف برای چه بود و چرا وظیفه‌ی خدایی خود را بعهدہ نمی‌گرفت؟! چرا به تصریح کتب شیعه پشت سر خلفا نماز می‌خواند؟ چنانچه در «وسائل الشیعة» می‌نویسد:

(قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَصَلَّى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَاءَهُمْ). یعنی:

«رسول الله صلی الله علیه وآله با ایشان (خلفا) مناکحت نمود، [دختر ابوبکر و عمر را گرفت و دو دختر خود را به عثمان داد] و علی علیه السلام پشت سر آنها نماز خواند»<sup>۳</sup>.

چرا علی علیه السلام بقول امامیه ستمگران و ظالمان و بدعت‌گذاران را تأیید می‌کرد، آیا همه‌ی

اینها برای تقویت اسلام بود؟!!!

و انگهی چرا از «12» امام در قرآن نام و وصفی نیست ولی از أصحاب کهف و ذوالقرنین و لقمان و هارون و غیره به تفصیل سخن آمده است؟ آیا کتاب هدایت باید آنچه را که قرن‌ها مایه‌ی اختلاف امت می‌شود فروگذارد و درباره‌ی گذشتگان سخن بگوید؟ آخر

۱- خطبه ۱۲۷.

۲- خطبه 91.

۳- وسائل الشیعة چاپ سنگی، کتاب الصلاة، ص ۵۲۶.

انصاف شما کجا رفت؟ بارها دیده‌ایم که علمای امامیه -هداهم الله تعالی إلى الحق- به حدیث غدیر استشهد می‌کنند که علی علیه السلام از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله به خلافت انتخاب شده در حالیکه رسول الله صلی الله علیه و آله بمناسبت اختلافی که عده‌ای با علی علیه السلام پیدا کرده بودند در میان راه نه در مکه و مدینه، از ولایت یعنی از محبت او سخن گفت نه از خلافت او! بدلیل اینکه فرمود:

﴿مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ﴾. یعنی: «هر که من مولای اویم، این علی نیز مولای اوست».

سپس قرینه آورده:

﴿اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ﴾ یعنی: «بارخدا، دوست بدار کسی را که علی را دوست

می‌دارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن می‌دارد».

دوستی و یاری چه ربطی به خلافت دارد؟ مولی بمعنای کسی است که باید او را

دوست بداریم نه خلیفه و وصی.

اساساً از کجا ثابت شده که مَفْعَل بمعنای أَفْعَل آمده تا معلوم شود (مولی) به معنای

(اولی) است؟ مگر در قرآن نداریم:

﴿فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فِإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوْلَاكُمْ﴾. [الأحزاب: 5]

یعنی: «اگر پدران ایشان را نشناختید آنها را برادران دینی و موالی خویش بدانید».

مگر در سوره‌ی تحریم نیامده:

﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التحریم، 4].

یعنی: «خدا مولای پیامبر است و نیز جبرئیل و مؤمنان شایسته».

آیا (مولی) به معنی سرپرست آمده و مؤمنان سرپرست پیامبران؟

شگفتا چرا صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله که مخاطب این کلمات بودند چنین مفهومی را که

امامیه ادعا دارند از خطبه‌ی غدیر نفهمیدند، ابن عساکر از نواده‌ی علی علیه السلام یعنی حسن مثنی

نقل کرده که:

(قبیل: ألم یقل رسول الله صلی الله علیه وسلم: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»؟ فقال: بلی،

والله لم یعن رسول الله صلی الله علیه وسلم بذلك الإمارة والسلطان، ولو أراد ذلك لأفصح لهم

به، فإن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان أنصح للمسلمين، ولو كان الأمر كما قيل، لقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: يا أيها الناس! هذا ولي أمركم والقائم عليكم من بعدي فاسمعوا له وأطيعوا، والله لئن كان الله ورسوله اختار علياً لهذا الأمر وجعله القائم للمسلمين من بعده، ثم ترك علياً أمر الله ورسوله لكان علياً أول من ترك أمر الله وأمر رسوله).<sup>1</sup> یعنی: «از حسن مثنی فرزند حسن بن علی علیه السلام پرسیدند: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله نگفت: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه»؟ پاسخ داد، آری، اما سوگند بخدا قصد پیامبر از این سخن امارت و سلطنت نبود اگر مقصودش این بود با کمال وضوح آنرا ادا می کرد، زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله خیرخواهترین افراد نسبت به مسلمانان بود و اگر مرادش خلافت بود، می فرمود: ای مردم، این علی فرماندار شما و قائم بر امور شما بعد از من است. پس سخن او را بشنوید و از وی اطاعت کنید. بخدا قسم اگر خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله علی را برای حکومت انتخاب کرده بودند و او را زمامدار مسلمین می نمودند، و سپس علی علیه السلام فرمان خدا عز وجل و رسول صلی الله علیه و آله را ترک کرده (با خلفا بیعت می نمود) در آن صورت نخستین گناهکار و نافرمان از امر خدای متعال و رسول الله صلی الله علیه و آله او بود». ملاحظه کنید نواده‌ی خود علی علیه السلام چگونه قضاوت می کند، و آنوقت گروهی از علی علیه السلام و فرزندانش جلو می افتند، و نامه‌های او را که خودشان نقل کرده اند به تأویل می برند و سخنانش را تحریف می کنند و به آثار فرزندانش توجه نمی کنند؟ تا آراء خود را به کرسی بنشانند و نسبت ضلالت به اکثریت مسلمین از صدر اسلام تاکنون بدهند. آیا از پاسخگویی در قیامت نمی ترسند؟!

گاهی استدلال می کنند که در صحیح بخاری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِيْتُونِي بِدَوَاةٍ وَقِرْطَائِسٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي) یعنی: «دوات و کاغذ برای من

بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که هرگز پس از من گمراه نشوید».

آنگاه گویند: چون عمر بن الخطاب گفت: (حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ) یعنی: «کتاب خدا برای

ما کافی است». و پیامبر صلی الله علیه و آله از نوشتن صرف نظر کرد. در حالیکه بنظر امامیه

رسول الله صلی الله علیه و آله قصد داشت درباره‌ی خلافت علی علیه السلام چیزی بنویسد.

1- روایت/ الحافظ ابن عساکر فی تاریخه عن نقیل بن مرزوق عن الحسن بن الحسن.

**پاسخ اینکله: اولاً:** رسول خدا ﷺ امی بود و خط نمی نوشت ولی در این روایت آمده: (أَكْتُبُ لَكُمْ) یعنی تا برای شما بنویسم، و اگر مقصود آن بود که بگویم دیگران برای شما بنویسند، می فرمود: (أُمَلِي عَلَيْكُمْ) یعنی: برای شما املا کنم.

**ثانياً:** بر طبق این روایت پیامبر ﷺ - معاذ الله - پایه‌ی گمراهی را تا ابد در میان امتش نهاد زیرا فرمود: بنویسم و هرگز ننوشت! یا اینکه قرآن مجید فرمود:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: 3] یعنی: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم».

**ثالثاً:** اگر این امر به دستور خدا بود، چگونه می شود گفت که پیامبر ﷺ دستور خدا را به خاطر مخالفت عمر ترک کرد؟!

**رابعاً:** بنا بر آنکه حدیث کاملاً صحیح و بدون اشکال باشد بهر صورت رسول الله ﷺ چیزی ننوشت و جانشین تعیین نکرد، پس فرقه‌ی امامیه چرا بر سر کاری که انجام نشده با امت اسلامی به مخالفت برخاسته و به سایرین نسبت گمراهی و ضلالت می دهند؟!

**خامساً:** از کجا می دانند که پیامبر اکرم ﷺ در صورتی که نامه‌ای می نوشت، 12 امام از خاندانش را برای امامت تعیین می فرمود، مگر ایشان علم غیب دارند و از ما فی الضمیر رسول الله ﷺ آگاهند؟!

**سادساً:** اگر آقایان به صحیح بخاری اعتماد دارند پس چرا این حدیث را که پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر و عثمان به بالای کوه احد رفتند و رسول الله ﷺ اشاره به کوه فرمودند: (فَلَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ، وَصِدِّيقٌ، وَشَهِيدَانِ). یعنی: «بر بالای تو جز پیامبر و صدیق (راست‌کردار و راست‌گفتار) و دو شهید (کسانی که در راه خدا ﷻ بقتل می‌رسند) کسی دیگر نیست»، نمی پذیرند؟!

می‌گویید: درباره‌ی علی العلیه السلام روایات بسیاری داریم که باید از آنها تبعیت کنیم. گوئیم: درباره‌ی ابوبکر و عمر نیز روایات بسیار آمده مبنی بر اینکه باید آن دو را تبعیت کرد، و این

روایات قابل جمعند و منافاتی با هم ندارند مثل آنچه از رسول الله ﷺ مروی است که فرمودند:

(اَقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي: أَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ) یعنی: «پس از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید». یا

فرمودند:

(إِنِّي لَا أَدْرِي مَا بَقَائِي فِيكُمْ، فَأَقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي. وَأَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ) یعنی:

«من نمی دانم که چند روز میان شما می مانم پس از من به این دو تن اقتدا کنید، و به ابوبکر و عمر اشاره فرمودند».

این حدیث را ترمذی در صحیح خود آورده و دیگران نیز به اسناد گوناگون نقل کرده اند. البته ما فضائل علی عليه السلام و اهل بیت را انکار نمی کنیم و حتی برتری علی عليه السلام بر دیگر خلفا را رد نمی نماییم<sup>۱</sup>. اما موضوع انتخاب آن حضرت از سوی خدا عز وجل برای خلافت امری دیگر است که با آثار موثق خود علی عليه السلام از طریق شیعه ای امامیه نمی سازد، تا چه رسد به آثاری که اهل سنت روایت کرده اند.

به عنوان نمونه (علاوه بر آنچه گفته شد) مسعودی که علمای امامیه او را از خود می دانند در جزء دوم از کتاب مروج الذهب در صفحه ی 412 می نویسد:

(دَخَلَ النَّاسُ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام يَسْأَلُونَهُ، فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَرَأَيْتَ إِنْ فَقَدْنَاكَ وَلَا نَفْقِدُكَ أَتَبَايَعُ الْحَسَنَ؟ قَالَ: لَا أَمْرُكُمْ وَلَا أَنْهَاكُمْ وَأَنْتُمْ أَبْصَرُ). یعنی: «مردم در زمان خلافت علی عليه السلام و پس از ضربت خوردن آن حضرت، بر علی عليه السلام وارد شدند و پرسیدند: ای امیر مؤمنان، به ما خبر ده که اگر ترا از دست دادیم، و خدا کند که از دست ندهیم، آیا با حسن فرزندت بیعت کنیم؟ علی عليه السلام فرمود: من نه به شما امر می کنم که بیعت کنید و نه شما را از اینکار نهی می نمایم. شما به کار خود بیناترید».

باز در صفحه ی 414 می نویسد، مردم به علی عليه السلام گفتند:

1- مسئله تفضیل علی رضی الله عنه بر دیگر خلفاء رضی الله عنهم یکی از مسائل اختلافی است که از دیدگاه اهل سنت علی مرتضی رضی الله عنه از نظر فضیلت در مرتبه چهارم قرار دارد. [مُصَحَّح]

أَلَا تَعْهَدُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنِّي أَتْرُكُهُمْ كَمَا تَرَكَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ). یعنی: «ای امیر مؤمنان، آیا عهد خلافت را به کسی واگذار نمی کنی؟ فرمود: نه، لیکن ایشان را ترک می کنم هم چنانکه رسول الله ﷺ آنها را ترک کرد و کسی را بخلافت نگماشت».

این آثاری است که شیعه‌ی امامیه در کتب تاریخ و حدیث خود از علی علیه السلام آورده‌اند. و نظایر همین آثار را اهل سنت و شیعه‌ی زیدیه نیز از آن حضرت نقل کرده‌اند. مانند آنچه احمد بن حنبل در مسند جلد 1 صفحه‌ی 130 شماره 1078 آورده است که مضمون ما را بازگو می کند، و همین آثار که خود امامیه ناقل آنند حجت ما بر ایشان نزد پروردگار است. مانند آنچه در مستدرک، وسائل الشیعة و بحار الأنوار مجلسی آورده‌اند که علی علیه السلام فرمود:

(والواجب في حكم الله وحكم الإسلام على المسلمين بعد ما يموت إمامهم ويقتل، ضالاً كان أو مهتدياً، مظلوماً كان أو ظالماً، حلال الدم أو حرام الدم أن لا يعملوا عملاً ولا يحدثوا حدثاً ولا يقدموا يداً أو رجلاً ولا يبدوا بشيء قبل أن يختاروا لأنفسهم (في بحار الأنوار - لجميع أمرهم) إماماً عفيفاً عالماً عارفاً بالقضاء والسنة).<sup>۱</sup> یعنی: «در حکم خدا و اسلام واجب است بر مسلمین پس از اینکه امامشان مُرد یا کشته شد، خواه گمراه باشد یا راه یافته، مظلوم باشد یا ظالم، خویش حلال باشد یا حرام، در هر صورت واجب است که مسلمین هیچ عملی انجام ندهند و کاری نکنند و دست بجلو نبرند و پای فرا پیش نهند و عملی را شروع نکنند مگر آنکه پیش از هر کاری برای خودشان امامی انتخاب نمایند که عقیف و دانشمند و آگاه از قضا و سنت باشد».

در اینجا هم چنانکه ملاحظه می شود علی علیه السلام امامت را امری اختیاری و انتخابی می شمارد نه انتصابی و تعیین شده از جانب خدا جل جلاله.

از اینها گذشته چطور بقول امامیه 77000 تن در غدیر خم فهمیدند که علی علیه السلام از سوی خداوند جل جلاله بخلافت پیامبر صلی الله علیه و آله انتخاب شده ولی همه سکوت کردند و خلافت ابوبکر را پذیرفتند؟! آن هم پس از گذشت کمتر از دو ماه؟!

۱- کتاب مسلم بن قیس، ص ۱۷۱، چاپ نجف و جلد ۱۱، بحار الأنوار، چاپ کمپانی، ص ۵۱۳.



آیا مهاجرین اولیه که خدا در سوره‌ی توبه (آیه‌ی 100) وعده‌ی بهشت به آنها داده همه کافر شدند؟! گیرم که مهاجرین - معاذ الله - مرتد گشتند، و امر خدا ﷻ و نصب رسول خدا ﷺ را نادیده گرفتند، آیا انصار که سودی از آن میان نبردند و خلیفه از آنان انتخاب نشد، چرا سکوت کردند و چرا به حکم خدا ﷻ و رسول الله ﷺ نرفتند و با علی علیه السلام بیعت نمودند؟ مگر ایشان نبودند که پیامبر ﷺ را پس از اینکه قومش قصد جان او را نمودند، یاریش دادند؟ مگر اینها آن همه جانفشانی در راه اسلام نکردند؟ مگر خدا ﷻ درباره‌ی ایشان در قرآن نفرمود:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَّانصَرُوا أَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [الأنفال: 74]

یعنی: «کسانی که به مهاجرین مأوی و مسکن دادند و ایشان را یاری کردند حقاً مؤمن هستند و برای ایشان آمرزش و روزی پسندیده‌ای (در آخرت) مقرر شده».

آیا این مؤمنان حقیقی همگی بدون دلیل و بدون نفع دنیا و آخرت فرمان خدای ﷻ و رسول الله ﷺ را مبنی بر خلافت علی علیه السلام کنار گذاشتند؟! آیا می‌توان همه‌ی این دلایل واضح را نادیده انگاشت!!

(لقد وضح المقال إن استفادوا ولكن أين من ترك العناد؟!!!) یعنی: براستی گفتار روشن است اگر گوش دهند و استفاده کنند لیکن کجاست آنکه لجاجت و دشمنی و تعصب بیجا را ترک کند.

2- ادعای دوم شیعه‌ی امامیه آنست که اهل بیت پیامبر ﷺ از هر گونه سهو و خطا و فراموشی معصوم‌اند و به هیچ وجه اشتباه در آرای ایشان راه ندارد، و لذا مسلمین باید در امور فقهی و تفسیری از ایشان تبعیت کنند و جز به آثار آنها که در کتب حدیث امامیه آمده به چیز دیگری متمسک نشوند!

این ادعا نیز از چند جهت خطا است:

اول: آنکه پیامبر ﷺ که به تصدیق امامیه و دیگران از همه‌ی افراد خاندانش مقام بالاتر داشت، از اشتباه و خطا مصون نبودند، چنانکه به نقل قرآن این موضوع ثابت می‌شود. خدای تعالی خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿لَمْ أَذَنْتْ لَهُمْ﴾ [التوبة: 43] «چرا به ایشان اجازه دادی»!؟

باز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ﴾

[التحریم: 2]

یعنی: «ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا برای تو حلال کرده است بر خود حرام می‌کنی و از این راه خشنودی همسرانت را می‌جویی؟»

این قبیل آیات در قرآن مجید نشان می‌دهند که پیامبر ﷺ گاهی دچار اشتباه هم می‌شده است و به کسانی اجازه می‌داده که از جنگ تخلف کنند یا به خاطر رضای همسرانش خود را به سختی می‌افکنده است و از امر حلالی خود را محروم می‌ساخته است.

ولی فرق پیامبر ﷺ با دیگران در این بود که خدای سبحان او را از اشتباهش آگاه می‌فرمود و به اصلاح دستور می‌داد، اما این نوع ارتباط میان خدا ﷻ و غیر پیامبر ﷺ نبود. لذا آنها اشتباه می‌کردند اما چون مقام نبوت نداشتند خدا ﷻ آنها را بوسیله‌ی وحی مطلع نمی‌کرد و خاندان پیامبر ﷺ هم شامل همین حکم می‌شدند و اشتباهاتی در تاریخ از آنها نقل شده که خواهد آمد.

دوم: آنکه آیاتی صریح در قرآن کریم آمده که نسبت نسیان و فراموشی به رسول الله ﷺ می‌دهد. از قبیل: ﴿وَأَذْكُرُ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ [الکهف، 24] یعنی: «خدایت را یاد کن چون دچار فراموشی شدی».

که در سوره‌ی کهف آمده و به اتفاق مفسران رسول الله ﷺ به مشرکان مکه که درباره‌ی أصحاب کهف سؤال کرده بودند، وعده داد، فردا پاسخ شما را از پیک وحی می‌گیرم ولی گفتن «إن شاء الله» را از یاد برد، و وحی الهی برای تربیت رسول خدا ﷺ مدتی نیامده و پس از تأخیر چنین نازل شد که:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ عَدَاً ﴿٢٣﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَأَذْكُرُ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾

یعنی: «در هیچ موردی مگو که من آنرا فردا انجام می‌دهم مگر آنکه بگویی: اگر خدا بخواهد و خدای خود را بیاد آور چون فراموش کردی».

در این صورت اهل بیت پیامبر ﷺ چگونه از همه نوع فراموشی یا اشتباه مصون بودند؟ مگر خدای تعالی به پیامبرش نفرمود:

﴿وَأَمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام، 68]

یعنی: «اگر شیطان یاد مرا [از دل] تو فراموش کرد بعد از یاد آوری مجدد من، دیگر با ظالمان منشین».

سوم: آنکه آثار تاریخی نشان می‌دهد که برای اهل بیت اشتباهاتی پیش می‌آمده است چه در موضوعات و چه در احکام.

به عنوان نمونه، در نهج البلاغه نامه‌ای از علی علیه السلام آمده که به فرماندار خود در شیراز منذر بن جارود عبدی، نوشته است، علی علیه السلام در این نامه می‌نویسد:

(أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ عَزَّرَنِي مِنْكَ وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ). یعنی:

«شایستگی پدرت مرا درباره‌ی تو فریب داد و گمان کردم که دنبال هدایت او می‌روی و از طریقی که پدرت رفت رهسپار می‌شوی».

منذر بن جارود کسی بود که علی علیه السلام درباره‌ی وی اشتباه کرد او را به حکومت شیراز فرستاد که او هم 4000 درهم از بیت المال را تصرف کرده به نزد معاویه گریخت (چنانکه شارحین نهج البلاغه نوشته‌اند).

می‌بینید که اشتباهی رخ داده، ولی خداوند عز وجل فرشته‌ای نازل نفرمود و به علی علیه السلام وحی نکرد و او را از خیانت منذر بن جارود خبر نداد بلکه پس از گریختن وی، علی علیه السلام از حال او و به تاراج رفتن اموال مردم آگاه شد.

شاهد دیگر آنست که در تهذیب الأحکام شیخ طوسی که از کتب اربعه‌ی شیعه است، در جزء سوم صفحه‌ی 40 (چاپ نجف) می‌نویسد:

(صَلَّى عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّاسِ عَلَى غَيْرِ طَهْرٍ، وَكَانَتْ الظُّهْرُ ثُمَّ دَخَلَ، فَخَرَجَ مُنَادِيَهُ: أَنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى عَلَى غَيْرِ طَهْرٍ، فَأَعِيدُوا، فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الغَائِبِ). یعنی: «علیؑ نماز ظهر را بدون وضو خواند پس داخل منزل شد، آنگاه منادی آن حضرت بیرون آمد و اعلام کرد که امیر مؤمنان بدون وضو نماز خوانده، و نمازتان را اعاده کنید و حاضر به غائب ابلاغ کند».

بنابراین، فراموشی و سهو حتی در اعمال دینی اهل بیت راه داشته است.

محمد بن ادريس حلی از اعلام شیعه‌ی امامیه در صفحه‌ی 484 از کتاب السرائر از

فضل روایت کرده است که:

(ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّهْوَ، فَقَالَ: وَهَلْ يَفْلِتُ مِنْ ذَلِكَ أَحَدٌ؟ رَبِّمَا أَقَعَدْتُ الخَادِمَ خَلْفِي حَتَّى يَحْفَظَ عَلَيَّ صَلَوَاتِي). یعنی: «نزد ابو عبدالله (جعفر صادق)ؑ از سهو سخن گفتم، فرمود: مگر ممکن است کسی از سهو در امان بماند؟ بسا می‌شود که من خدمتکار خود را پشت سرم می‌نشانم تا حساب نماز مرا نگاه دارد». در کتب علماء و تواریخ شیعه‌ی امامیه مضبوط است، امام حسنؑ با پدر بزرگوارش در مسائل سیاسی و دینی اختلاف داشت، اگر بگوئیم حق با امام حسنؑ بود، در آن صورت پدرش یعنی امام علیؑ اشتباه می‌کرده و اگر گفتیم حق با پدر بوده، پسر خطا کرده است. اینک به نقل روایت توجه کنید:

دینوری (متوفی 282 هـ) در کتاب أخبار الطوال بمناسبت حرکت علیؑ برای جنگ

جمل در صفحه‌ی 125 از کتاب خود می‌نویسد:

(فدنا منه الحسن فقال: يا أبت أشرت عليك حين قُتل عثمان وراح الناس إليك وغدوا وسألوك أن تقوم بهذا الأمر ألا تقبله حتى تأتيك طاعة جميع الناس في الآفاق، وأشرت عليك حين بلغك خروج الزبير وطلحة بعائشة إلى البصرة أن ترجع إلى المدينة فتقيم في بيتك، وأشرت عليك حين حوَّص عثمان أن تخرج من المدينة، فإن قُتِل، قُتِل وأنت غائب؛ فلم تقبل رأيي في شيء من ذلك). یعنی: «امام حسنؑ به علیؑ نزدیک شد و گفت: ای پدر، هنگامی که عثمان کشته شد و مردم صبحگاه بسوی تو آمدند و از تو درخواست کردند که خلافت را بر عهده بگیری من به تو مشوره دادم که قبول نکنی تا همه‌ی مردم در تمام آفاق از تو اطاعت کنند، و نیز هنگامی که خبر خروج طلحه و زبیر با عائشه به سوی بصره به تو

رسید، به تو مشوره دادم که به مدینه باز گردی و در خانه‌ات بنشین، و همچین هنگامی که عثمان محاصره شد، به تو مشوره دادم که از مدینه خارج شوی، پس اگر او کشته شد در حالی کشته شده که تو در مدینه نبودی؛ و تو در هیچیک از این امور رأی مرا قبول نکردی».

آیا می‌توان گفت امام حسن علیه السلام از هر خطایی معصوم بوده و با وجود این علی علیه السلام رأی او را نمی‌پذیرفته است؟ البته خیر!  
لذا علی علیه السلام به او چنین پاسخ می‌دهد:

(فقال علي علیه السلام: أما انتظاري طاعة جميع الناس من جميع الآفاق، فإن البيعة لا تكون إلا لمن حضر الحرمین من المهاجرین والأَنْصار، فإذا رضوا وسلموا وجب علی جميع الناس الرضا والتسليم. وأما رجوعي إلي بيتي والجلوس فيه، فإن رجوعي لو رجعت كان غدرًا بالأمة ولم آمن، إن تقع الفرقة وتتصدع عصا هذه الأمة وأما خروجي حين حوَصر عثمان فكيف أمني ذلك؟ وقد كان الناس أحاطوا بعثمان، فاكفف يا بني عما أنا أعلم به منك). یعنی: «علی علیه السلام پاسخ داد: اما درباره‌ی انتظار من که همه‌ی مردم در تمام آفاق اطاعت کنند، بیعت تنها حق کسانی است از مهاجرین و انصار که در حرمین (مکه و مدینه) حضور دارند و چون آنان راضی و تسلیم شدند واجب است که همه‌ی مردم راضی و تسلیم گردند. و اما بازگشت من به خانه و نشستن در خانه، اینکار را اگر انجام می‌دادم، نیرنگ و خیانتی درباره‌ی این امت انجام داده بودم و آسوده خاطر نبودم از اینکه تفرقه بیفتد و این امت وحدتشان به پراکندگی تبدیل شود. و اما خروج من از مدینه هنگامی که عثمان محاصره شده بود چگونه برای من امکان داشت در حالیکه من نیز محاصره بودم (مانند عثمان مورد احاطه‌ی مردم قرار گرفته بودم). پس ای پسر جانم! خود را از سخن گفتن درباره‌ی امری که من به آن از تو داناترم بازدار (و اعتراض مکن)».

نظیر همین اعتراض و سؤال و جواب در مصادر شیعه‌ی امامیه نیز به تصریح آمده، چنانکه در کتاب مجالس شیخ مفید و بحار الأنوار مجلسی (جلد 8 صفحه‌ی 353) می‌خوانیم که: امام حسن علیه السلام به امیر مؤمنان علیه السلام گفت:

أُخْرِجْ مِنَ الْمَدِينَةِ وَاعْتِزِلْ، فَإِنَّ النَّاسَ لَا بَدْلَ لَكَ مِنْهُمْ لِأَتُونَكَ وَلَوْ كُنْتَ بَصْنَعَاءَ أَخَافُ أَنْ يُقْتَلَ هَذَا الرَّجُلُ وَأَنْتَ حَاضِرٌ). یعنی: «ای پدر، از مدینه بیرون برو و از مردم کناره‌گیری کن، پس مردم ناگزیر از تو هستند و به سراغ تو خواهند آمد، هر چند تو در صنعا (مرکز یمن) باشی و من می‌ترسم که این مرد (عثمان) کشته شود، در حالیکه تو در مقتل او (مدینه) حاضر باشی».

علی علیه السلام در جواب فرمود:

(یا بنی، أخرج من دار هجرتي؟ وما أظن أحداً يجترع علي هذا القول؟! ) یعنی: «ای پسر جان! آیا من از سرای هجرت خود بیرون روم؟ گمان نمی‌کنم کسی جرأت کند چنین تهمت‌های بمن بزند، که موجب کشتن عثمان شده‌ام».

و دیدیم ظن علی علیه السلام در این باره اصابت به واقع نکرد و متأسفانه این تهمت ناروا را به او زدند.

باز شبیه همین اثر را در امالی شیخ طوسی از اساطین امامیه در صفحه‌ی 51 می‌خوانیم و همه دلالت دارند بر اینکه خطا و اشتباه در اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله راه می‌یافته است.

یکی دیگر از ادله‌ای که بر این معنا گواه است آثار متناقضی است که در کتب فقهی شیعه‌ی امامیه از ائمه نقل شده است بطوریکه نتوانسته‌اند یکی از آنها را حمل بر تقیه بکنند. زیرا چیزی نبوده که مایه‌ی بیم و هراس و تقیه از مخالفان باشد، مانند دو خبر متناقض که یکی از امام جعفر صادق علیه السلام و دیگری از فرزندش امام موسی علیه السلام نقل شده است بشرح زیر:

در کتاب الطهاره از وسائل الشیعه از شیخ حرّ عاملی (صفحه‌ی 210 چاپ سنگی) آمده است: محمد بن یعقوب کلبی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابی عمیر از حفص بن البختری از جمیل بن دراج از ابی عبدالله (الصادق) علیه السلام در زیارت قبور روایت کرده‌اند که گفت:

(إنهم يأنسون بكم، فإذا غبتم عنهم استوحشوا).

روایت دیگر: محمد بن علی بن حسین (ابن بابویه) به اسناد از صفوان ابن یحیی که گفت:

**قلت لأبي الحسن موسى بن الجعفر: بلغني إن المؤمن إذا أتاه الزائر أنس به، فإذا انصرف عنه استوحش. فقال: لا يستوحش).**

مفاد روایت اول اینکه امام صادق علیه السلام گفتند: که وقتی شما به زیارت قبور می‌روید (مراد دیدار قبور مؤمنان است چرا که از زیارت قبور کفار و دعا برای آنها نهی شده) آنها به شما انس می‌گیرند و وقتی از آنها غایب شدید به وحشت می‌افتند!!

و مفاد روایت دوم آنست که: امام موسی بن جعفر گفتند: چون از زیارت قبور مؤمنین برگشتید آنها به وحشت نمی‌افتند!

این قبیل روایات مجموعاً می‌رساند که ائمه آرای گوناگون و متضادی داشتند پس خواه ناخواه همی آرای آنها نمی‌تواند صحیح باشد.

داستان اختلاف امام حسین علیه السلام با امام حسن علیه السلام بر سر ماجرای صلح با معاویه در میان شیعه و سنی معروف است، و در کتب فریقین آمده<sup>۱</sup> است و بر اشتباهی از آن دو بزرگوار دلالت دارد.

در اینجا شیعه‌ی امامیه استدلال می‌کنند به آیه‌ی شریفه‌ی تطهیر که:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

[الأحزاب: 33]

و ادعا دارند که بدلیل این آیه، اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله از هر نوع خطا و اشتباهی مصون بوده‌اند. جواب آنست که اولاً: خود رسول الله صلی الله علیه و آله بنص قرآن کریم گاهی اشتباه می‌کردند چگونه اهل بیتش از او جلو افتاده‌اند؟

ثانیاً: آیه‌ی مزبور از رفع پلیدی درباره‌ی اهل بیت سخن می‌گوید و خطا و اشتباه پلیدی نیست، پلیدی از گناه و معصیت پدید می‌آید.

۱- زندگانی امام حسین علیه السلام، اثر محمد علی خلیلی.

**ثالثاً:** آیهی مزبور از ارادهی تشریحی خدا ﷻ در رفع پلیدی اهل بیت سخن می گوید نه از ارادهی تکوینی حق که جبر لازم آید. و این نوع اراده برای طهارت دربارهی عموم مؤمنان نیز آمده است و اختصاص به اهل بیت پیامبر ﷺ ندارد. چنانکه می فرماید: ﴿وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾. [المائدة: 6] یعنی: «اما خدا اراده دارد شما را پاک کند». و این دلیل نیست که همهی مؤمنان از گناه و سهو و نسیان و خطا به دور مانده اند یا به دور خواهند ماند<sup>۱</sup>.

خلاصه آنکه اهل بیت هم مانند دیگر مردم از سهو و خطا دور نبوده اند. و تمام سخنانشان مانند سخن رسول الله ﷺ که در حفظ و عنایت خدا بوده است، حجت نیست. به دلیل این آیه:

﴿فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ [الطور: 48]

یعنی: «تو ای رسول، منظور نظر مائی».

انبیاء بودند که چون سهو و غفلت می کردند خدا به یادشان می آورد و حجّت خدا بوسیلهی انبیاء ﷺ بر مردم تمام شده است، بدلیل آیهی شریفهی:

﴿لَقَدْ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾. [النساء: 165]

یعنی: «که پس از فرستادن رسولان مردم را بر خدا حجتی نباشد».

3- در مورد فقه امامیه ادعای ایشان آن است که چون رسول الله ﷺ فرمودند:

﴿وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ: كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا﴾.

بنابراین، فقه اسلامی را تنها از طریق اهل بیت باید گرفت.

جواب این است که بفرض قبول حدیث، چون در بعضی از روایات: (كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي) آمده، این حدیث به هیچ وجه افاده نمی کند که فقه اسلامی را فقها باید از طریق اهل بیت تنها بگیرند، بخصوص که می دانیم اینکه قرآن کریم فرموده است:

۱- برای اطلاعات بیشتر در مورد آیه 33 احزاب (آیه تطهیر) به کتاب (آیه تطهیر و ارتباط آن با عصمت ائمه) نوشته: دکتر طه الدلیمی و کتاب (تأملی در آیه تطهیر) نوشته: مصلح توحیدی مراجعه فرمایید. این کتاب در کتابخانه عقیده در دسترس عموم می باشد. [www.qalamlib.com](http://www.qalamlib.com) [مُصحح]



﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ

لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿١٢٢﴾. [التوبة: 122]

یعنی: «چرا از هر فرقه‌ای دسته‌ای کوچ نمی‌کنند (رنج سفر را برای تحصیل فقه و علوم دینی تحمل نمی‌کنند) تا در دین خدا تفقه کنند و سپس برگردند و قوم خود را انذار نمایند، تا خویشان را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت خودداری کنند».

این آیه به صراحت می‌رساند که فقه اسلامی تنها بوسیله‌ی اهل بیت منتقل به مردم نمی‌شده بلکه از هر طائفه‌ای عده‌ای می‌آمدند و تفقه می‌کردند نزد رسول الله ﷺ و سپس به میان قوم خود بازگشته تعلیم می‌دادند و آنها را از مخالفت با احکام خدا ﷻ برحذر می‌داشتند.

به علاوه در تاریخ آمده است که رسول الله ﷺ به طور تکرار اصحابشان را برای تعلیم اقوام بسوی آنها می‌فرستاد مانند (معاذ بن جبل و حادثه‌ی بئر معونه و رجیع در تاریخ اسلام معروف و مشهور است که رسول الله ﷺ عده‌ای را برای تعلیم قرآن کریم و احکام فرستاد و اعراب آنها را کشتند).

خلاصه آنکه دین خدا ﷻ تنها بوسیله‌ی اهل بیت تبلیغ نمی‌شد تا مردم موظف باشند فقه را تنها از ایشان اخذ کنند و بلکه صحابه نیز مبلغ دین بودند و رسول الله ﷺ پس از خطبه‌هایش گاهی می‌فرمود:

(فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ). یعنی: «حاضر به غائب برساند».

و می‌فرمود:

(نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي، فَوَعَاهَا، ثُمَّ آدَاهَا إِلَى مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا، فَرُبَّ حَامِلٍ فِيهِ لَيْسَ

بِقَيِّهِ، وَرُبَّ حَامِلٍ فِيهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ). یعنی: «خداوند، آن بنده‌ای را شاد و خرم گرداند که سخن مرا شنید و آنرا فهمید و حفظ کرد و به کسی که نشنیده رسانید، که چه بسا کسی که خود فقیه نیست. ولی، سخن را به فقیه‌تر از خود می‌رساند».

بنابراین، موظف هستیم برای شناخت فقه اسلامی به آثار صحابه که در کتب صحاح اهل سنت آمده است نیز مراجعه کنیم و آنها را فقیه بنامیم، چنانکه احادیث اهل بیت را که در

کتاب زیدیه و امامیه آمده لازم است ببینیم و آنها را نقد کنیم و فقه اسلام را بطور جامع الأطراف بررسی نمائیم.

فقه زیدیه و اهل سنت می‌تواند فقه امامیه را از یک مشکل اساسی بیرون بیاورد، و آن مشکل این است که در فقه امامیه معمولاً فقهای معاصر خبر واحد را حجّت می‌دانند، و حتی قرآن کریم را با آن تخصیص می‌کنند و حجّیت خبر واحد بقول خودشان در حال انسداد باب علم است، یعنی چون راهی ندارند که علم به احکام پیدا کنند ناچار به ظنّ روی می‌آورند. زیرا که خبر واحد ظنّی است! بدلیل آنکه:

اولاً: ما نمی‌توانیم یقین کنیم راوی دروغ نگفته و به غرض اطمینان کامل به راستگویی او، یقین نداریم سهو و نسیان و خطا نکرده باشد، بخصوص که احادیث را ائمه اجازه داده بودند که نقل به معنا شود و در طول هزار و چند صد سال انتقال یک حدیث از چند نفر به یکدیگر به احتمال قوی تغییراتی در مفاد آن ایجاد شده است اما اگر ما به فقه زیدیه و اهل سنت رجوع کردیم و یک روایت از طرق گوناگون و به اسناد متفاوت دیدیم اطمینان و علم بصدور آنها پیدا می‌کنیم. پس خبر واحد وقتی حجّت می‌شود که باب علم بسته باشد. و این راه بحمدالله بسته نیست ولی فقهای امامیه نمی‌خواهند از این راه وارد شوند و به همان روایت ضعیف و ظنّی خود که اخبار واحده است اکتفا می‌کنند و به احکام عجیب و غریب می‌رسند!

بویژه که ائمه‌ی اهل بیت از ترس خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس غالباً در تقیّه بودند و اظهار نظر صریح در احکام کمتر می‌کردند.

بعلاوه کتاب معروفی از ایشان در فقه باقی نمانده است و کتاب فقهی و روایی شیعه پس از عصر ائمه تدوین شده و از اخبار صحیح و سقیم گردآوری گشته است، بعکس مذهب زیدی که کتاب المجموع الفقهی یا المسند را از امام زید در دست دارند که املائی او و نوشته‌ی ابوخلالد واسطی است که شاگرد امام زید بوده است. و همچنین از فقهای اهل سنت کتبی مانند الموطأ از امام مالک، یا الأمّ اثر امام شافعی، یا المسند اثر امام احمد بن حنبل موجود است ولی از امامان شیعه هیچ کتاب فقهی در دست نیست و روایات متضاد و

مختلف آنها را در قرون بعد، دیگران جمع آوری کرده‌اند، مانند کتب اربعه‌ی (کافی، تهذیب، استبصار، من لایحضره الفقیه).

بنابراین، بر علمای منصف لازم است که آثار امامیه را با فقه و روایات مذاهب دیگر تطبیق کنند و از راه علمی شرکت نمایند که خدای عز و جل می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: 36]

یعنی: «چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن».

السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَاجْتَنَبَ الْهَوَىٰ.

«سلام و درود بر کسانی باد که از راه راست اسلامی (راه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین) پیروی کردند و از آرزوها و تعصبات بیجا دوری گرفتند».

به قلم: حیدر علی قلمداران